



و چون زنان را طلاق گفتید و به پایان عده خویش رسیدند، پس به خوبی  
نگاهشان دارید یا به خوبی آزادشان کنید و آنان را برای آزار و زیان رساندن به ایشان  
نگاه مدارید تا به حقوقشان تجاوز کنید و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود  
ستم نموده است و آیات خدا را به ریشخند مگیرد.

قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۲۳

آفتاب

نشریه فرهنگ اجتماع



---

دوستان عزیز شما می توانید برای ارتباط با ما و یا دادن آگهی از ایمیل [abtabjournal@gmail.com](mailto:abtabjournal@gmail.com) استفاده کنید و یا با شماره تلفن ۰۹۳۸۱۹۶۰۴۹۲ تماس حاصل فرمائید. همچنین، می توانید مقالات خود را به ایمیل [abtabarticle@gmail.com](mailto:abtabarticle@gmail.com) ارسال کنید. هر یک از شما دوستان عزیز در ایران و حتی دور از مرزهای سرزمین مادری، می توانید خبرنگار افتخاری ما باشید. مطالب شما پس از بررسی توسط کارشناسان آبتاب به نام نویسنده ی آن چاپ خواهند شد. لطفا نظرات، پیشنهادات و راهکارهای سازنده خود را از ما دریغ نفرمائید. ماهنامه آبتاب هر ماه به بهترین پیشنهادها، راهکارهای سازنده و مقالات هدیه ای به رسم یادبود اهداء خواهد کرد. از اینکه همراه و یاور ما در راه اعتلای فرهنگ کشور عزیزمان ایران هستید، صمیمانه سپاسگزاریم.

استفاده از مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

---

نشریه الکترونیکی آبتاب

دوره انتشار: ماهنامه

موضوع: فرهنگی-اجتماعی

زبان: فارسی

شروع انتشار: ۳۰ آذر ماه ۱۳۹۴

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: فاطمه مهسا کارآموزیان

رئیس شورای سیاست گذاری: مرتضی رجائی خراسانی

مشاور حقوقی: سید جمال موسوی

مدیر فنی: شارا سرکیسیان

طراح گرافیک و صفحه آرا: عادل خداوردی، استودیو گرافیک زیگورات

مدیر اجرایی: آذر سعیدلونیا

آدرس: تهران، شهرک غرب، خیابان گل افشان.

آدرس پایگاه خبری: [www.abtaab.ir](http://www.abtaab.ir)

ضریب کیفی نشریه فرهنگی اجتماعی آبتاب براساس جلسه مورخ ۳/۱۰/۹۵ معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی برابر با ۷۳ اعلام شده است.



# سخن سردبیر

## فاطمه مهسا کارآموزیان

موضوع مادران زندانی و کودکانشان، مسئله مهمی است که باید در ابعاد مختلف به آن پرداخته شود، چراکه این مهم درگیر طیف وسیعی از مسائل می باشد. در واقع، زندان رابطه مادر و فرزند را مختل می کند، بطوریکه منجر به بروز آسیب های روانی و جسمی متعددی می شود، هرچند تحقیقات تا به امروز تنها توانسته اند بر روی آسیب های کوتاه مدت نظر نظر بدهند، ولی به طور قطع بعضی از آثار سوء این آسیب ها گاه تا پایان عمر با فرد است چراکه مادران مسئولیت فرزند پروری دارند و گذراندن دوران زندان بر روی این وظیفه مهم تأثیر می گذارد. لازم است بدانیم که قبل از هر اقدامی دانستن آمار حقیقی مادران زندانی و کودکانشان به ارائه راهکارهای مؤثر کمک شایانی می کند. طبق آمار جهانی سال ۲۰۱۸ میلادی تخمین زده شده است که یکی از والدین میلیونها کودک در سراسر جهان در زندان است. ده ها هزار کودک با مادر خود در زندان زندگی می کنند. از آنجا که سیستم های زندان معمولاً برای مادران و کودکان طراحی نشده است، آنها شرایط دشواری را می گذرانند. از اهم موارد می توان به مراقبت های بهداشتی اشاره کرد و اینکه چگونه می توان پیش بینی های لازم بهداشتی و درمانی را برای زنان زندانی و فرزندانشان انجام داد. به عنوان مثال زنان زندانی که باردار هستند، نیاز به مراقبت های پزشکی ویژه و داروهایی دارند که اغلب تأمین آنها در زندان مقدور نمی باشد و باید از خارج از زندان تأمین شوند.

رده سنی که مادر می تواند کودک خود را در زندان نگه دارد در کشورهای مختلف متفاوت است. مثلاً در آرژانتین مادر می تواند تا چهار سالگی کودک را با خود در زندان همراه داشته باشد. در امارات متحده عربی و ایران تا دو سالگی این امر ممکن می باشد. در پاکستان تا شش سالگی و اگر کسی بیرون از زندان برای مراقبت از کودک نباشد، کودک می تواند تا ده سالگی با مادر خود در زندان بماند. اغلب تصمیم گیری ها به شکلی است که در آن منافع کودک ارزیابی می شود و بر اساس آن تصمیم نهایی اتخاذ می شود. بطور کلی، زندان های کمی وجود دارند که مادر بتواند در آنجا از کودک خود نگهداری کند. همچنین، ارائه خدمات رفاهی به این گروه از زندانیان اهمیت دارد. از سوی دیگر محیط زندان برای این مادران و کودکانشان استرس زا است و نیاز است تا افرادی که با این گروه از زنان و کودکانشان در تماس هستند، آموزش های لازم را ببینند و بدانند که در شرایط خاص زندان زنان با این مادران چگونه برخورد کنند. در پایان، لازم است تا به زنان زندانی و خانواده هایشان مهارت های کافی برای دوران پس از آزادی آموزش داده شود تا بتوانند روابط خانوادگی را تقویت کنند و به جامعه بازگردند.



A portrait of Ayatollah Khamenei, the Supreme Leader of Iran, wearing a dark blue turban and glasses, with a white beard. The background is a warm, brownish-orange color.

# دیدگاه اسلام درباره زن

رهبر معظم انقلاب، در تبیین دیدگاه اسلام درباره زن فرمودند:

نظر اسلام درباره زن مبتنی بر توجه به واقعیت‌های آفرینش زن و مرد و نیازهای آنان برای رسیدن به اوج کمال انسانی است و تردیدی نیست که با شناخت دقیق نظر اسلام و عمل صحیح به آن، بسیاری از مشکلات مرتفع خواهد شد، اما افسوس که بسیاری از مردم به سنن، عادات و سوغات فرهنگ‌های بیگانه بیشتر اهمیت می‌دهند و راه غلط و اشتباه نیز بیشتر ادامه می‌یابد. بنابراین، تلاش و تبلیغ و فعالیت بسیاری لازم است تا زن بتواند در جایگاه حقیقی خود قرار بگیرد. حضرت آیت الله خامنه‌ای، همچنین با تأکید بر تأثیر تعیین‌کننده و سازنده آنان بر همسران، فرزندان، پدران و برادران خود فرمودند:

"مهمترین مشکلات بانوان متأسفانه در درون خانواده و عائله است، جایی که حرمت و شأن و حقوق بانوی مسلمان در مواردی نادیده گرفته می‌شود و برای اصلاح این مهم، علاوه بر قانونگذاران، زنان کشور نیز باید با تحصیلات و کسب معارف دین و علم تلاش کنند."

ایشان قلم بدستان و منادیان تفکرات غربی و ضد اسلامی را ناتوان از حل مشکلات زنان توصیف کردند و فرمودند: "انس با کتاب و آشنایی با معارف، موجب آگاهی زن از حقوقی است که اسلام برای زنان مسلمان در خانواده قرار داده است و اگر بانوان ما راه مورد نظر اسلام را بیمایند، یقیناً آن ستمی که در طول تاریخ در جوامع مختلف بر زن رفته است، از بین خواهد رفت و از آن اثری نخواهد ماند."

رهبر معظم انقلاب تحمیل ازدواج زود هنگام به دختران در برخی از نقاط کشور را بدلیل مغایرت آن با اسلام، نکوهش کردند و فرمودند: "واداشتن دختران کم سن و سال به ازدواج، حرکتی در جهت تضعیف زن و نادیده گرفتن حقوق اوست و قانون باید با آن مقابله کند و زنان نیز با آگاهی، هوشیاری و رشد و معرفت خود در مقابل این گونه تعدیات بایستند."

ایشان تحصیل علم، کسب معرفت و بالا بردن رشد فکری در بانوان را حایز اهمیت بسیار دانستند و فرمودند: "اساسی‌ترین کار برای زن کاری است که با خلقت زنانه او و احساسات و عواطف به ودیعه نهاد شده در وجود او همخوان و هماهنگ باشد. اسلام



# ضرورت حمایت از زنان و مردان کارتن خواب

کوروش محمدی، مشاور رئیس سازمان بهزیستی گفت که حمایت از زنان و مردان کارتن خواب در کشور موقتی است و این افراد پس از یک دوره کوتاه مدت دوباره به کف خیابان ها بر می گردند. دلیل افزایش زنان و مردان کارتن خواب، رویکرد ناکارآمد در راستای ساماندهی آنها از سوی سازمان بهزیستی، مدیریت شهری و حتی سازمان های مردم نهاد است. مهارت آموزی راه نجات آسیب دیدگان اجتماعی می باشد.





# حضور زنان در ورزشگاه ها

وزیر ورزش و جوانان گفت که یک سال و نیم برای تأمین شرایط حضور بانوان در ورزشگاهها تلاش کرده است و اکنون زیرساخت ها برای حضور بانوان فراهم است.

مسعود سلطانی فر با اشاره به اظهارات معاون فرهنگی قوه قضاییه درباره حضور بانوان در ورزشگاهها گفت: "وزارت ورزش یک سال و نیم در تلاش است تا شرایط حضور بانوان را در ورزشگاهها با رعایت ملاحظات فرهنگی و شرعی فراهم کند و خوشبختانه زیرساختها نیز فراهم است و در دو سه مسابقه‌ای که حضور پیدا کردند، هیچ اتفاقی نیفتاد."

وزیر ورزش و جوانان افزود: "تمام ملاحظات شرعی تاکنون رعایت شده و امیدواریم بتوانیم با فراهم کردن شرایط بیشتر، امکان حضور بانوان را در مسابقات مختلف فراهم کنیم."





# فوت سه دانش آموز در آتش سوزی مدرسه

پیش دبستان و دبستان غیردولتی دخترانه اسوه حسنه دچار آتش سوزی شد. علت آتش سوزی، استفاده از چراغ نفتی برای گرم کردن یکی از کلاس های درس بود. با وجود آنکه استفاده از این چراغ ها و بخاری های چکه ای ممنوع است، اما مدرسه از آن استفاده می کرد و بر اثر آتش سوزی چراغ نفتی و سرایت آتش به کلاس درس ۴ دانش آموز دچار سوختگی شدند، به طوریکه یک دانش آموز پیش دبستانی و سه دانش آموز کلاس اولی دچار سوختگی شده اند. به گزارش آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان، متأسفانه؛ مونا خسروپرست، مریم نوکندی و صبا عربی سه دانش آموز آسیب دیده در این حادثه جان خود را از دست دادند.



WEB SEARCH

unemployment



# تحصیل کرده‌ها بیکارند زنان بیکارتر

براساس آماري که از سوی مرکز آمار ایران منتشر شده است ده سال پیش (در سال ۱۳۸۷)، ۳ میلیون و ۴۷۸ هزار زن فارغ التحصیل دانشگاهی وجود داشتند که تنها حدود ۳۰ درصد آنها دارای شغل بودند و ۶۰ درصد بقیه غیرفعال یا بیکار بودند. طی ۹ سال از سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۵، جمعیت زنان دارای مدرک دانشگاهی و تحصیلات تکمیلی از ۳ میلیون و ۴۷۸ هزار نفر در سال ۱۳۸۷ به ۵ میلیون و ۷۴۰ هزار نفر رسیده است. رشد قابل توجهی که همزمان با آن بیکاری زنان نیز رشد کرده است. به طوری که در سال ۱۳۸۷، تنها ۹۲۶ هزار نفر دارای شغل بودند و باقی (حدود ۲ میلیون نفر) یا بیکار و یا غیرفعال بودند. در سال ۹۵ اما تنها ۱ میلیون و ۷۲۴ هزار نفر دارای شغل بودند و باقی حدود ۴ میلیون نفر، بیکار یا غیرفعال بودند. به عبارت دیگر به همان میزانی که زنان تحصیل کرده در ایران طی یک دهه اخیر افزایش داشته است، همزمان بیکاری زنان نیز افزایش داشته است.

این آمار اما تنها یک روی ماجراست، چرا که براساس آمارهای رسمی مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری زنان دارای مدرک فوق لیسانس، دکترا و بالاتر بیشتر از نرخ کلی بیکاری در میان زنان است. براساس آمارهای سال ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۵ نرخ بیکاری زنان دارای تحصیلات فوق لیسانس و بالاتر یا سرعت زیادی از ۱۲ درصد به ۲۶ درصد طی ۹ سال افزایش داشته است. نتایج نشان می‌دهد، که نرخ بیکاری زنان کل کشور ده سال پیش (۱۳۸۷) ۱۶٫۶۸ بوده که بیشتر از نرخ بیکاری زنان فارغ التحصیل و در حال تحصیل فوق لیسانس و بالاتر بوده اما در سال ۱۳۹۰ و بعد از آن در سال ۱۳۹۵ این روند برعکس شده و نرخ بیکاری زنان به صورت کلی به ۲۰ درصد رسیده و در آن طرف نرخ بیکاری زنان دارای مدرک فوق لیسانس و دکترا به ۲۶ درصد رسیده است.





**POLICE LINE DO NOT CROSS**

# مقابله با خشونت در مدارس

و سازمان بهزیستی هست یا باید زیرساخت های آنها تصویب شود.

وی با اشاره به تصویب این لایحه در سال ۹۱ اظهار داشت: "برای اینکه لایحه تأمین امنیت زنان علیه خشونت و لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان به صورت قانون درآید، نیاز به نیروهای متخصص و زیرساخت هایی دارد. ولی آیا این زیرساخت ها وجود دارد؟"

او خاطرنشان کرد که در قانون به این زیرساخت ها توجه نشده است؛ به عنوان نمونه در این قوانین بخش مشاوره و مددکاری پررنگ دیده شده است، اما آیا وزارت علوم باید نیروهای متخصص برای این موضوعات را در اختیار داشته باشد یا نه.

داور افزود: باید زیرساخت ها را تأمین کرد و در زمینه فرهنگ سازی نیز قوه قضاییه و وزارت دادگستری موظف به انجام اقدامات لازم شده اند. زیرساخت های لازم این لایحه باید فراهم شوند و نیروهای انسانی و متخصص آن را باید تأمین کرد و نباید تا زمانی تصویب قانون منتظر ماند. نشست هم اندیشی صلح و منع خشونت علیه زنان در مرکز مطالعات و تحقیقات زن و خانواده با حضور معصومه ابتکار معاون امور زنان و خانواده ریاست جمهوری و شهیندخت مولاوردی دبیرکل جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان و جمعی از حقوقدانان و کارشناسان مسائل اجتماعی برگزار شد.

زهره داور در نشست هم اندیشی صلح و منع خشونت علیه زنان با طرح این سؤال که آیا در وزارت آموزش و پرورش برای فعالیت ها در راستای منع خشونت کارهایی صورت گرفته است، اظهار داشت: باید به این مسائل با جدیت توجه شود. استاد حقوق خانواده گفت: "مهمترین بحث درباره این لایحه این است که وقتی از امنیت زنان صحبت می شود، منظور چیست؛ زیرا امنیت شکل های مختلفی دارد. موضوع اصلی این لایحه امنیت انسانی زنان است، چون جمعیت قابل توجهی از جامعه را زنان تشکیل می دهند."

وی تصریح کرد که بحث عمده در این لایحه حفظ امنیت و سلامت خانواده، ارتقای شاخص های مربوط به آن و پیشگیری از شاخص هایی است که ارتباط معناداری با خشونت زنان دارند.

داور افزود: "در این لایحه اقدامات مهمی انجام شده است و این لایحه درصدد آن است که فرهنگ سازی کند و دو بحث عمده آن قانونگذاری و فرهنگ سازی است که وظیفه دولت به تنهایی نیست و در رابطه با نهادهایی که در این لایحه مؤثر هستند، باید همه ارکان دولت همکاری کنند.

وی خاطرنشان کرد: "لایحه بحث خوبی در رابطه با تأمین امنیت زنان دارد، ولی آیا نهادهای مسئول در قالب ستادی و اجرایی از عده و عده لازم برخوردار هستند آیا این همه حجم فعالیت در توان معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری





# کدام کشورهای جهان بالاترین آمار شادی و رضایت از زندگی را دارند؟

## ایسلند

ایسلند کشوری زیباست که ۸۰ درصد جمعیت آن به کار اشتغال دارند.

زنان در این کشور از امنیت و شغل خود بسیار راضی هستند.

نرخ جرم و جنایت در ایسلند نزدیک به صفر است و سن متوسط افراد در آن ۸۲ سال می باشد.

## استرالیا

یکی از بزرگترین قدرت‌های اقتصادی با تولید ناخالص داخلی ۵/۱ تریلیون دلار است. این کشور دارای سطح بالایی در آموزش و پرورش است. در استرالیا دانش‌آموزان قبل از اتمام دوره‌ی آموزشی، مهارت‌های کسب و کار را می‌آموزند.

## فنلاند

طراحی دقیق سیستم آموزشی، خدمات بهداشتی ارزان، شبکه‌های اجتماعی قدرتمند و شرایط کاری مناسب از شرایط خوب فنلاند است. ساعات حضور دانش‌آموزان در مدارس فنلاند کوتاه بوده، اما کیفیت آموزش و پرورش، بسیار مناسب است. حدود ۸۳ درصد از شهروندان واجد شرایط این کشور، مدرک دانشگاهی دارند.

## سوئد

عدالت، امری است که کشور سوئد را به یکی از شادترین کشورهای جهان تبدیل ساخته است. انتخابات برگزار شده در این کشور از اعتماد بالای شهروندان به حکومت، حکایت دارد. درآمد شهروندان سوئدی در سطح بالایی است و ۷۴ درصد آنان، دستمزد بالایی را دریافت می‌کنند. ساعات کاری در این کشور کوتاه است و مردم می‌توانند در کنار خانواده، به تفریح بپردازند.

## هلند

شاخص کیفیت زندگی در هلند ۴/۷ است. متوسط درآمد خانوارها در این کشور بالاست. متوسط سن مردم هلند حدود ۸۱ سال است. این کشور دارای یکی از بهترین سیستم‌های مراقبت‌های بهداشتی در اروپاست.

## سوئیس

رتبه‌ی اول جدول سوئیس شاخص کیفیت زندگی در آن برابر با ۸/۷ می‌باشد.

نرخ بیکاری در این کشور تنها ۹/۲ درصد

مالیات بسیار پایین و دستمزدها بسیار بالا

شهروندان به جای صرف زمان طولانی در محل کار، بیشتر وقت خود را با خانواده سپری می‌کنند. لذت بردن از تفریحات ورزشی امریست که سوئیس را از نظر شاخص سلامت نیز در رتبه‌ی مناسبی قرار داده

## نروژ

کشور شاد بعدی، نروژ است. نرخ بیکاری تنها ۴/۳ درصد است.

نرخ جرم و جنایت در این کشور بسیار پایین است. نروژ با وجود دارا بودن خط طولانی ساحلی، یکی از کشورهای کمتر آسیب دیده می‌باشد.

## کانادا

حدود ۸۰ درصد از مردم کانادا خانه و اتومبیل شخصی دارند. نرخ جرم و جنایت بسیار پایین است.

دولت کانادا به شهروندان خود بسیار متعهد بوده و همواره برنامه‌های جدیدی برای توسعه‌ی کشور، در نظر دارد.

## دانمارک

این کشور در زمینه‌ی امنیت، رشد اعتماد به نفس، سلامت، ثروت و آموزش و پرورش در سطح بالایی قرار داد. در دانمارک برابری شهروندان بسیار مورد توجه است. دانمارک یکی از سبزترین کشورهای جهان است.

## اتریش

پایین‌ترین نرخ جرم و جنایت در جهان را داراست.

این کشور معروف به پاکیزگی است و مناظر زیبای بسیاری دارد.

نرخ اشتغال به کار در اتریش ۷۳ درصد است.



# تا طلاق نگرفتند کتاب ننوشتند



دکتر فردین علیخواه  
جامعه‌شناس

اجتماعی و اقتصادی زنان در بیرون از خانه موجب آن نشد تا مسئولیت‌های آنان در خانه کمتر شود. در واقع، وظایف جدید بیرون از خانه بر وظایف قبلی آنان افزوده شد. در نتیجه، زنی که قصد دارد کتابی بنویسد باید نخست مسئولیت‌های خانه‌داری و شوهرداری خود را انجام دهد و پس از آن اگر وقتی، توانی و البته، حوصله‌ای باقی ماند بنشیند و کتاب بنویسد. در مقابل، مردان همواره از حمایت و رسیدگی همسرشان برخوردار بوده‌اند و اطمینان داشته‌اند که کسی هست تا حتی امور شخصی آنان را انجام دهد. با توجه به این اوصاف، دو راه برای زنان باقی می‌ماند: یا مردان بخشی از مسئولیت‌های خانه را بر عهده بگیرند تا خیال زنان راحت شده و بنشینند و با آرامش کتاب بنویسند و یا آنکه جدا شوند تا فرصتی برای نوشتن به وجود بیاید. گویا کم نیستند زنان نویسنده‌ای که راه دوم را برگزیده‌اند!

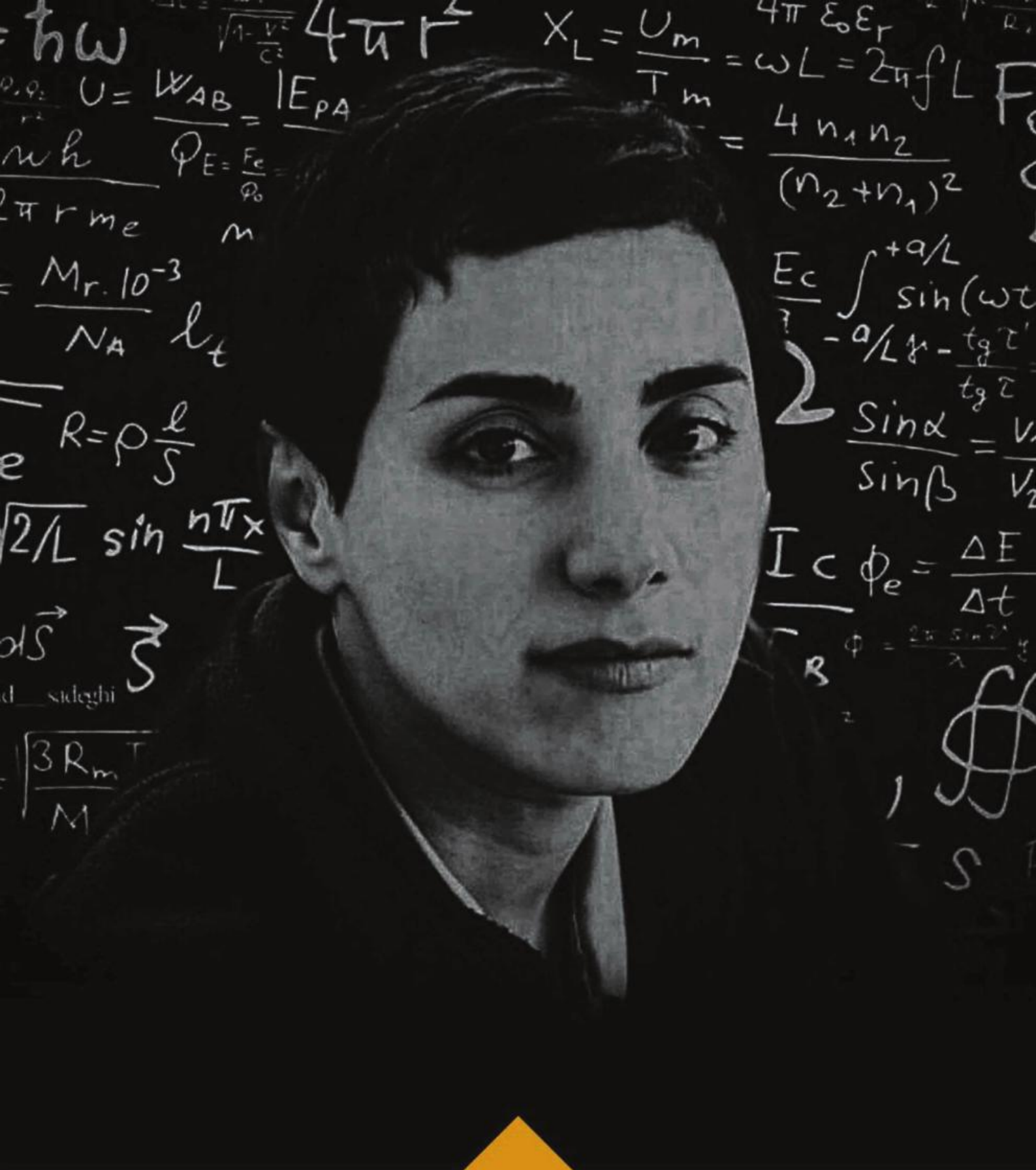
در همین حین که روی مبل نشسته بودم، غرق تأمل بودم و داشتم به این موضوع فکر می‌کردم ترانه «جان مریم» هم به گوش می‌رسید: بیا رسید درو، مال منی از پیشم نرو / بیا سر کارمون بریم، درو کنیم گندمارو  
با خودم گفتم عشق‌ورزی ما مردان ایرانی هم چقدر عجیب و جالب است. به معشوق می‌گوییم: تو مال من هستی. از پیش من نرو. چون وقت درو رسیده است و باید برویم سر کار و گندم‌ها را درو کنیم. لطفاً بمان. خواهش می‌کنم بمان و وقتی که کار درو تمام شد هرکجا خواستی می‌توانی بروی!!!!

قبل از عید داشتم کتابهای کتابخانه کوچکمان را گردگیری می‌کردم. طبق معمول هر کتاب را برمی‌داشتم؛ عنوان آن را نگاه می‌کردم؛ چند صفحه نخست آنرا ورق می‌زدم و بعد با دستمال تمیزش می‌کردم. به تدریج توجه ام به جمله‌های "تقدیم و تشکر" جلب شد که نویسندگان در صفحات نخست کتاب‌ها نوشته بودند. احساس کردم که دارم قاعده‌ای کشف می‌کنم. حداقل در کتاب‌های کتابخانه من این‌طور بود. نویسندگانی که زن بودند به‌ندرت از همسر خود تشکر کرده و یا کتاب خود را به او تقدیم کرده بودند. در مقابل نویسندگان مرد غالباً از صبوری، همراهی و تحمل همسرشان یا به تعبیر برخی از آنان از بانوی سرایشان تشکر کرده بودند. برایم این سؤال مطرح شد که چرا تعداد بسیار کمی از نویسندگان زن از همسرشان تشکر می‌کنند؟ آیا بر خلاف نویسندگان مرد، نویسندگان زن قدرناشناس‌اند و محبت‌ها را نمی‌بینند؟

همان‌جا نشستم و به زنان و مردانی که با واسطه یا بی‌واسطه می‌شناختم فکر کردم. برخی شواهد نشان می‌داد که اکثر زنان زمانی موفق شده‌اند کتابی بنویسند که مسئولیت‌های سنگین خانه‌داری کمتر شده و این کاهش مسئولیت؛ تنها با جدایی از همسر رخ داده است و بیشتر مردان هم غالباً زمانی توانسته‌اند کتابی بنویسند که همسری بوده تا مسئولیت خانه را بر عهده بگیرد و خیال آنان از امور خانه و حتی امور شخصی‌شان هم راحت بوده است.

در بسیاری از جوامع، و با ورود به دنیای جدید، مشارکت





# پروفسور مریم میرزاخانی

قسمت دوم | منوچهر آطاهریان



جهان هستی پیوسته مملو از نادانسته‌هاست و کسانی که در هر جنسیتی و ملیتی با تلاش و استعداد و پشتکارِ راسخ خود پرده از مجهولات جهان هستی برمیدارند تا ناهمواریها را برای دیگران هموار کنند، "پیوسته ستودنی هستند".

از آلبرت انیشتن سوال کردند: "آیا شما نابغه هستید؟" ایشان پاسخ دادند: "نه! من باهوش نیستم. من فقط با مشکلات بیشتر درگیر میشوم. بیشتر مردم عقیده دارند - هوش یک دانشمند را ممتاز می‌سازد - در صورتی که مسئله اصلی (سخت کوشی است)."

ریاضی برای مریم میرزاخانی مانند یک پیاده روی طولانی بود که هیچ دیدی نسبت به انتهای مسیر نداشت. این پیاده روی در مدت کوتاه عمرش او را تبدیل به یکی از افراد برجسته در حوزه ریاضیات کرد.

## کودکی و نوجوانی

مریم میرزاخانی می‌گوید: "بچه که بودم دوست داشتم نویسنده شوم، هر داستانی که به دستم میرسید و در واقع هر کتابی که به دستم میرسید می‌خواندم، اما قبل از آخرین سال حضورم در دبیرستان هیچ وقت فکر نمی‌کردم ریاضی دان شوم.....

برادر بزرگترم کسی بود که مرا بطور عام به علم علاقه مند کرد. او هر چیز که در مدرسه می‌آموخت برای من تعریف میکرد و فکر میکنم اولین خاطره ای که از ریاضیات دارم این بود که او مطالبی درباره جمع کردن اعداد از ۱ تا ۱۰۰ را که در مجله ای خوانده بود برایم مطرح کرد و اینکه چگونه (گوس) با روشی نوآورانه آنرا حل کرده بود. اولین باری بود که از زیبایی یک راه حل ریاضی به شوق می‌آمدم و مجذوب آن می‌شدم."

به گفته رؤیا بهشتی، دوست صمیمی مریم: "از آن سال او به یک ستاره ریاضی تبدیل شد."

مریم میرزاخانی درباره دوران کودکی و مدرسه اش گفته است: "خوش شانس بوده است، چون وقتی دوره ابتدایی را تمام کردم جنگ ایران و عراق به پایان رسیده بود. اگر ۱۰ سال زودتر به دنیا آمده بودم، شاید هیچکدام از این فرصت‌ها را نداشتم (زیرا بعد از جنگ بود که مدرسه فرزندان زیر نظر سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان) فعال شد و من توانستم به این مدرسه راه یابم."

پدر مریم میرزاخانی درباره او می‌گوید: "مریم فرزند سوم خانواده بود (یک برادر و خواهر بزرگتر از خود و یک برادر کوچکتر از خود داشت) و در دوران دبستان هیچ فرقی با بقیه همسن و سالهایش نداشت، ساده بود و مثل همه بود. بیشتر اوقاتش به درس و مشق و مطالعه می‌گذشت. درس خواند و بالا رفت با تلاش و کوشش."

ادامه دارد.....



# پروفسور مریم میرزاخانی

قسمت دوم | منوچهر آطاهریان



کافی است نگاهی به عکس پروفایل ها و صفحات مجازی کنیم؛ سارینا خندید، سارینا غذا خورد، سارینا خوابید، سارینا جیش کرد، سارینا گفت مامان و سارینا و ساریناها... ما با بچه هایمان شبیه ملکه ها و ستاره های هالیوودی رفتار می کنیم. از بدو تولد دوربین به دست هر حرکتش را ثبت می کنیم. همان حرکتها و رفتارهایی که قرنهاست نسل بشر انجام داده و رشد طبیعی یک انسان است، حالا همگی شده اند رفتارهای حیرت انگیزی که شایسته تقدیر و دیده شدن هست!

ما میخواستیم والدین خوبی باشیم. پس تمام هم و غممان شد کشف بهترینها! بهترین مدرسه، معلم، تغذیه، کلاسهای فوق العاده ی به درد نخور. گروهی از ما به همین هم اکتفا نکردیم و رنج هجرت را هم تحمل کردیم که بچه هایمان در بهترین باشند. گمان نکنید بعد از مهاجرت آرام شدیم، که حالا کشفهای جدیدی داشتیم. خدای من چه کسی میداند مدرسه ای که «جان لئون» می رفته بهتر است یا مدرسه «سلین دیون»؟! فرانسوی بخواند یا انگلیسی؟ پیانو بنوازد یا ویالون؟ عده دیگری حتی از ما هم بیشتر بچه هایشان را دوست داشتند آنقدر که گفتند: "دنیا به اندازه کافی برای بچه ی ما زیبا نیست پس نمی آوریمش!" واو، چقدر مسئول و عاشق!!!!

هفته گذشته باید جواب ایمیلی را میدادم، مبنی بر این فاجعه که چرا پسر در خواب جیش کرده، آخر میدانید باید تحقیق شود که اعلی حضرت تحت فشار یا استرسی نبوده باشند جیش عصرانه اصلاً موضوع ساده ای نیست! چند روز پیش بین همه این عکسها و فیلمها از مامان امیرعلی و دویست گرم اضافه وزن پریناز و حساسیت فصلی "همه ی زندگیم"، عکسی برایم آمد از یک پسر بچه که به دوربین زل زده بود، نمیدانم حتی عکس واقعی است یا نه؟

پسری که دست نداشت و پدرش با بطری آب معدنی برایش دست ساخته بود. باورتان میشود؟ پسری که باید کلاس پنجم باشد، تازه با دستش که یک بطری آب بود تمرین نوشتن میکرد. تصویر آن نگاه از جلوی چشم نمیرفت، حالم از خودم به هم میخوردم. از خودم که دیروز سه بار بابت سردی هوا از پسرم معذرت خواسته بودم. بله، بابت سردی هوا!

راستش هر چقدر به بچه خودم و هم نسلانش نگاه میکنم، به جز نسلی نازپروده که کیفهایشان را هم، مادر و پدرانشان حمل می کنند و همیشه گویی یک گول چراغ جادو برای خواسته هایشان دارند چیزی نمیبینم. راستش ما به طور اغراق آمیزی مادری و پدری می کنیم، چون به طور غم انگیزی کودکی نداشتیم و در واقع هر دو سر بازنده ایم. ما همه کار میکنیم و همیشه هم عذاب وجدان داریم که آیا مادر- پدر خوبی بوده ایم؟ با همه این دویدنها و هزینه ها من یکی که چیزی جز نسلی ضعیف و لوس نمیبینم و والدینی با حسرت و رؤیاهای از دست رفته!!!!

# آیا ما والدین خوبی هستیم؟

منصوره صالحی





# وضعیت خشونت خانگی در ایران

دکتر سیمین کاظمی | جامعه شناس و فعال زنان

واقعیت این است که در ایران مسأله خشونت علیه زنان مسأله‌ی حاد و گسترده‌ای است که به همان شکل سابق وجود دارد، و چون به آن توجهی نشده و راهکار خاصی برایش اندیشیده نشده است، ما شاهد بهبودی هم در این زمینه نبوده‌ایم. شبکه‌های مجازی لزوماً نمونه‌نمایی از جامعه ما نیستند و همه‌ی افکار جامعه را نمایندگی نمی‌کنند و معمولاً کاربران این شبکه‌ها که مسأله‌ی خشونت خانگی برایشان مهم است و به آن توجه می‌کنند؛ بخش‌های مرفقی‌تر جامعه هستند؛ اما این توجه را الزاماً در همه لایه‌های اجتماعی کشور نمی‌بینیم. حتی در سطح حاکمیت که در این موضوع تصمیم‌گیرنده است و می‌تواند راهکاری برای بهبود این شرایط ارائه بدهد و بتواند قضیه را به گونه‌ای حل یا اینکه حداقل در پیشگیری آن مؤثر باشند، توجهی نمی‌بینیم؛ مهم‌ترین علامت آن هم این است که لایحه‌ی تأمین امنیت زنان مدت‌ها مسکوت مانده است، مدام از این دستگاه به آن دستگاه ارجاع می‌شود و کار خاصی برای تصویب آن لایحه انجام نشده و آخرین وضعیت آن نامشخص است.

در مورد نقش حاکمیت، مردان و زنان به طور جداگانه باید گفت که این عناصر قابل تفکیک از هم نیستند، بلکه عوامل در هم تنیده‌ای هستند که می‌توانند به پیشگیری از این مسأله و حمایت از قربانیان خشونت‌های خانگی کمک کنند و شخصاً اعتقادی به تفکیک عوامل مؤثر در این موضوع ندارم.

در خصوص موانع موجود بر سر راه رفع خشونت علیه زنان باید گفت که خشونت مسأله‌ای است که هم مبنای اقتصادی دارد، هم مسأله‌ای اجتماعی و فرهنگی است و محصول ساختار اقتصادی و اجتماعی است. همه‌ی این عوامل مختلف در سطح کلان و خرد دست به دست هم می‌دهند و در نهایت این پدیده را به وجود می‌آورند، در حدی که اکنون به یک مسأله‌ی اجتماعی مهم تبدیل شده است. حداقل چیزی که ما انتظار داریم که حکومت و دستگاه‌های حکومتی به آن توجه کنند این است که لزوم و ضرورت داشتن یک قانون را احساس کنند و برای آن کاری انجام دهند، اما هیچ تلاشی از این سمت ندیده‌ایم؛ از جمله اینکه فعالان حقوق زنان نمی‌دانند بند‌های لایحه‌ای که برای تأمین امنیت زنان در نظر گرفته‌اند، اصلاً چه هستند!

این لایحه در دولت تصویب بعد به مجلس فرستاده شد از آنجا به قوه‌ی قضاییه و بعد هم قم فرستاده شد و دوباره برگشت و تا امروز، که بیست و پنج نوامبر، روز منع خشونت علیه زنان است، هنوز از سرنوشت این لایحه بی‌خبر هستیم. مسأله این است که حاکمیت ضرورت پیشگیری از خشونت را هنوز احساس نمی‌کند یا نمی‌خواهد ضرورت آن را قبول



کند. برخلاف ایران در بسیاری از کشورهای اسلامی خاورمیانه برای این موضوع قانونی و راهکارهایی اندیشیده شده است. در ایران برای همه‌ی جرایم و بزه‌ها قانون و مقررات مربوط به آن وجود دارد، غیر از این مسأله خشونت علیه زنان. البته، من به لحاظ جامعه‌شناختی معتقد نیستم که داشتن یک قانون حتماً به حل مسأله کمک می‌کند یا بدون تغییر در ساختار به وجود آورنده خشونت، تنها با ابزار قانون، این مسأله محو یا حل می‌شود، اما این یک مطالبه حداقلی زنان است که باید به آن پاسخ داده شود.

در ایران مسأله خشونت خانوادگی، امر خصوصی تلقی شده و چون به حوزه خصوصی مربوط شده است قانون به آن ورود نمی‌کند و حکومت در این موضوع از خودش سلب مسولیت کرده است. اولین قدم این است که این تفکر را بین مردم رواج بدهیم که خشونت یک مسأله خصوصی نیست؛ و یک مسأله اجتماعی است که نیاز به مداخله دارد. در سطح فردی، وقتی که می‌بینیم که همسایه، دوست یا هر شخصی همسر یا یک زن را مورد خشونت قرار می‌دهد لازم است نسبت به آن حساسیت و احساس مسولیت داشته باشیم. حداقل می‌توان آن را به اورژانس‌های اجتماعی خبر داد و حتی می‌توان با دخالت مستقیم روند خشونت در آن لحظه را متوقف کرد. باید توجه داشت که بی‌توجه و بی‌اعتنا بودن به مسأله خشونت و خصوصی تلقی کردن آن باعث تداوم آن و پیامدهایش می‌شود.



# زنان و زخم‌هایی که نمی‌بینیم

شهرزاد همتی

«نبایدها»، بخش بزرگی از زندگی زنان را تشکیل می‌دهند. از همان وقتی که تأکید می‌شود: دختر نباید اینطوری بخندد، دختر نباید درباره این طور مسائل حرف بزند، دختر نباید اینطوری لباس بپوشد، خط‌کشی‌ها شروع می‌شود. خط‌کشی‌هایی که به بهانه تربیت زنان، آن‌ها را به وادی انزوا می‌برد. زنانی که وظیفه‌شان خوب بودن است. آدم‌هایی که وجهه زن بودنشان، بر انسان بودنشان سنگینی می‌کند. زنانی که در هر برهه و شرایطی از آن‌ها به واسطه زن بودن، گذشت کردن خواسته می‌شود و سنگین و رنگین بودن.

انسان‌هایی که بخش عمده‌ای از زندگی روزمره و شادی کردنشان را به دلیل زن بودنی که بیش از حد تقدیس می‌شود از دست می‌دهند تا از این کاراکتر فانتزی ساخته شده فاصله نگیرند. زنانی که نباید در خیابان با صدای بلند بخندند، زنانی که نباید برای چیزی که دلخواهشان است پافشاری کنند، زنانی که باید آنقدر از خودگذشتگی کنند، تا درام‌های تلویزیونی در واقعیت تبلور پیدا کند.





سانسور کردن بخش عمده شخصیت آدم‌ها می‌تواند خشونت پنهانی باشد که کسی به آن توجه نمی‌کند. درباره زنانی صحبت می‌کنم که برای اینکه بتوانند از الگوی ساخته شده پیروی کنند و نشان از خودگذشتگی دریافت کنند، چشمشان را روی بیشترین چیزهایی که دلخواهشان است می‌بندند. آن‌ها هستند که همیشه باید از میان چیزهایی که در زندگی‌شان مهم است انتخاب کنند. زنانی که باید میان موفقیت در اجتماع و تحصیل و مادر شدن یکی را انتخاب کنند، زنانی که باید میان ازدواج با مرد دلخواهشان و حق اشتغال یکی را انتخاب کنند. زنانی که هنگام ازدواج وقتی صحبت از حق طلاق می‌کنند، به بی‌قیدی و جنگ طلبی متهم می‌شوند. زنانی که وقتی جدی هستند و مدیران قوی، در مکالمات روزمره مردم با یکدیگر، وجهه زنانه وجودی‌شان کمرنگ می‌شود و در شوخی‌های سخیف از آن‌ها به زنان ریشو و زنانی که خودشان صد مرد را حریف هستند، تمثیل می‌شوند.

این سانسور شدن خود، چیزی است که بخش عمده‌ای از جامعه از زنان می‌خواهد. در مکالمه‌ای ساده در یک مرکز توانبخشی کودکان معلول، منشی دفتر خطاب به مدیریت مرکز می‌گفت: "مادر یکی از بچه‌ها اصلاً مادر خوبی نیست، می‌خواهد دکتر بخواند، آنقدر می‌شود یک مادر خودخواه باشد که با وجود داشتن فرزند معلول می‌خواهد کنکور دکتری بدهد؟ چطور یک زن آنقدر می‌تواند آدم بی‌خیالی باشد؟"

این گفت‌وگوی ساده را می‌شود به تمام بخش‌های زندگی، عده زیادی از زنان تعمیم داد؛ زنانی که چون سرکار می‌روند متهم به بی‌عاطفه و بی‌مسئولیت بودن در قبال فرزندان‌شان

می‌شوند و یا در حالی که تربیت فرزند و شب زنده‌داری بر بالین نوزاد را بخش مهمی از وظایف قطعی مادران می‌دانند، اگر پدری تنها یک بار بر بالین فرزند تبارش شب زنده داری کند از او فرشته‌ای با بال‌های نامرئی می‌سازند. همان قدر که زنانی که با صورت‌های کبود در صف پزشک قانونی برای گرفتن طول درمان در انتظار ایستاده‌اند، خشونت دیده هستند؛ زنانی که در این یادداشت برایتان نوشتم هم روحی کبود و آسیب‌دیده دارند. زنانی که برای آن شبیه آن زن آرمانی خلق شد بنگاه‌ها تبلیغاتی باشند، برای اینکه الگو باشند؛ خود واقعی‌شان را پنهان می‌کنند و از خواسته‌هایشان می‌گذرند.

زنان که پس از مرگ همسرشان مطابق قانون نانوشته‌ای ترجیح می‌دهند که فرزندان‌شان را بدون پدر بزرگ کنند، اما همان قانون نانوشته است که مردان را پس از مرگ همسرانشان در همان روزهای اولیه از دست دادن همسر ملزم به ازدواج مجدد می‌داند. همه این‌ها دلیل بر توانایی زنان نیست، این‌ها همه‌اش به خاطر تصور و الگوی غلطی است که از زنان ساخته شده. زنانی که هرروز در مترو و اتوبوس و محل کارمان می‌بینیم، همان زنان بشاش با چشم‌های امیدوار، روی پیکره روحشان زخم‌های عمیقی دارند که کسی درباره‌شان نمی‌داند.

در این روز نارنجی که باید از خشونت علیه زنان حرف بزنیم، این زخم‌های روی تن زنان را هم فراموش نکنیم و از آن‌ها بخواهیم بدون سانسور، بدون در نظر گرفتن آن نمونه آرمانی و فانتزی از خود واقعی‌شان حرف بزنند.



# خشونت علیه زنان در سیستان و بلوچستان، زخم های پنهانی

سعیده خاشی

همسرشان می کنند. از زن، زن بودنش را می گیرند و او در این اندیشه و تردید که چه نقصی داشته رها می کنند. زندگی مشترک بسیاری از زنان و مردان سیستان و بلوچستان دستخوش چالش هایی است که سنت و عرف مردانه ایجاد کرده است، پدیده ی سیاه زن طلاق و فروپاشی یک زندگی تنها با تکرار یک واژه ی "زن طلاق" خشونتی بارز علیه زنان است.

ازدواج های «اجباری» یا «مصلحتی» که با فرمان پدرها و دنیای مردانه برای زنی در اندرونی گرفته می شود، خود خشونتی علیه زنان است. هر چند اکنون قتل‌های ناموسی بسیار کمتر قربانی می گیرد، اما یکی از مصادیق تلخ خشونت علیه زنان، "قتل‌های ناموسی" است که هنوز هم در بعضی قبایل راه حلی برای حفظ کیان و حرمت قبیله است. گرفتن حق تحصیل، راهی کردن دخترچه ها به خانه های بخت، طلاق های ثبت نشده و هزاران درد دیگر زنان این استان مصادیق بارز خشونت علیه زنان هستند.

در استان سیستان و بلوچستان متأسفانه هنوز نهاد حمایتی مناسب برای زنان آسیب دیده وجود ندارد. دست بسیاری از زنانی که کتک می خورند به هیچ جا بند نیست. چرا که نه خانواده می پسندد به نهاد های قضایی مراجعه کند و نهادهای مربوطه هماهنگی و تلاشی برای رفع مشکلات علیه زنان نمی کنند و اکثراً با این پاسخ که مسأله خانوادگیست و خودتان حل کنید پایان می یابد. وقتی هنوز هم صدایی از خود زنان برای بیان مشکلاتشان به طور کافی در اجتماع شنیده نمی شود، طبیعیست که یافتن راه حل سخت می شود.

این روز را به احترام تمام زنانی که به نوعی خشونت را تجربه می کنند سکوت نکنیم!

زنان نیمی از جهانی را تشکیل می دهند که تاریخش کمتر از نقش آنها در اجتماع سخن گفته است. خشونت علیه زنان، ابعاد گسترده ای را شامل می شود و اگر بخواهیم در مورد خشونت علیه زنان، در سیستان و بلوچستان سخن بگوییم، کار کمی دشوار تر می گردد چرا که وارد دنیایی کاملاً غیبی و پنهانی می شویم؛ هرچند تعداد زنان تحصیلکرده، مدیر، صاحب منصب های مهم سیاسی، اجتماعی در سیستان و بلوچستان افزایش چشمگیری یافته است، و بسترهای توسعه ی زنان فراهم شده است.

اما آسیب ها و خطرهایی که زنان این استان با آن روبرو هستند هنوز از آنها به راحتی صحبتی نمی شود، تصویری که ما نسبت به خشونت علیه زنان داریم، بیشتر صورتی کبود و دست و پایی شکسته است، اما اگر فراتر بنگریم، خشونت علیه زنان شامل بسیاری از رفتارهایی می شود که زنان و دختران با آن روبرو هستند و آسیب های روحی، روانی زیادی می بینند. دست پدری خشمگین که بر روی دخترکی ده ساله فرود نمی آید، دشنام های جنسی کوچه و بازار و مادر و خواهر همدیگر را به هزاران انگ و تهمت خطاب کردن، تا امر به اینگونه لباس پوشیدن و نهی از آنگونه لباس نپوشیدن، خشم بخاطر دو تار موی رنگی و ناخنی که هوس کرده بی رنگ نباشد، همه و همه خشونت هایی هستند که دختران و زنان را در سنین مختلف تجربه می کنند.

احساس عدم امنیت و ترس از کوچه های تاریک، صدای ترمز اتومبیل های در خیابان، نگاه سنگین بعضی از مردان در محل کار نیز خشونت هایی هستند که روح زنان بسیاری را به چالش می کشند. یکی از مصادیق خشونت علیه زنان، چند همسری مردانیست که با خریدن چند تکه طلا، زنی دیگر را به اختیار می گیرند و خلأ روحی، عاطفی و جنسی را نصیب





# جامعه امن حق من است

مریم نیک پور | روزنامه‌نگار، کارشناس ارشد مدیریت رسانه

کشید؛ حرفی بزند. آقای مسافر را چند بار صدا زدم تا بالاخره از گوشی‌اش بیرون آمد. به پوستر روبه رویش اشاره کردم و خواستم آن را بخواند. نیم‌نگاهی به آن انداخت، پاهایش را کمی جمع کرد و دوباره سرگرم گوشی شد. از راننده تشکر کردم که این پوستر را در ماشینش گذاشته و از او خواستم به همکارانش هم توصیه کند تا در راستای امن کردن فضای جامعه برای خانم‌ها قدمی بردارند.

این آزارها هر لحظه و هرروز اتفاق می‌افتد. خیلی وقت‌ها ممکن است فقط چند لحظه کوتاه ادامه داشته باشد، اما چه کسی می‌داند پیامدهای روحی و روانی آن دقیقاً چه مدت ماندگار است؟ زنان زیادی مثل من و شما این آزارها را تجربه کرده‌ایم، ولی فقط تعداد کمی لب به اعتراض باز می‌کنیم یا حتی در این باره حرف می‌زنیم؛ چرا هراس داریم به آزارگر یا بقیه بگوییم بودن در جامعه حق من است؟ ریشه‌یابی بروز چنین آزارهایی مبحثی طولانی می‌طلبد، اما شاید زمان آن رسیده که زنان لایه‌های سنتی را کنار بزنند و از شکستن تابوها نترسند. ما باید باور کنیم که وقتی آزار می‌بینیم، متهم نیستیم. در دنیای امروز، هر کدام از ما رسانه هستیم؛ پس می‌توانیم از جامعه کوچک اما پراهمیت خانواده شروع کنیم و تابوها را دور بریزیم. به دخترم و همه دختران سرزمینم می‌گویم: "زندگی امن و جامعه ایمن حق توست. حرف نزدن و پنهان کردن آزارهای خیابانی، رازداری و آبروداری نیست. درباره‌اش حرف بزنیم و کمک کنیم فرهنگ جامعه آن‌قدر پیشرفت کند که برای همه امن باشد."

ساعت از هفت ونیم گذشته بود و اگر عجله نمی‌کردم با تأخیر به اداره می‌رسیدم. صندلی جلو تاکسی پر بود. ناچار وسط خانم و آقای مسافر صندلی عقب نشستم و مشغول گوش کردن به موسیقی دلخواهم شدم. هنوز به نیمه‌های راه نرسیده بودم که حس بدی را تجربه کردم. حس بدی که درد مشترک بسیاری از زن‌ها است. دست آقای برند پوش و در ظاهر جنتلمن هر لحظه به من نزدیک‌تر می‌شد. نگاه تند، اولین واکنش من بود؛ اما پاسخم تنها یک لبخند بود. خجالت کشیدم و در خودم جمع شدم. مضطرب بودم که تا مقصد چه کنم. از طرفی خودم را سرزنش می‌کردم که نکند پوشش یا رفتارم باعث شده او به خودش چنین اجازه‌ای بدهد. چند ثانیه ای نگذشت که به خودم مسلط شدم، شرم زنانه را فراموش کردم و با تحکم از او خواستم، درست بنشینند. جوابم باز هم لبخند بود. این بار از راننده خواستم لحظه‌ای بایستد و آن آقا را از ماشین پیاده کند. آن‌قدر در بیان خواسته‌ام جدی بودم که چاره‌ای جز اطاعت ندید.

چند روز بعد در مسیر بازگشت به خانه مجبور شدم باز هم در صندلی عقب بنشینم. این بار اما خوشحال بودم چون به محض نشستن، پوستری را روی صندلی‌ها دیدم که خیالم را آسوده کرده بود. در آن پوستر، با المان‌های گرافیکی و تصویرسازی ساده از آقایان درخواست شده بود به حریم خانم‌ها احترام بگذارند و تاکسی را خانه خود ندانند. کمی که گذشت، خانم کنار من در خودش مجاله و به من نزدیک شد. از او خواستم به آقا تذکر بدهد، ولی مثل خیلی‌ها خجالت





# آژیرها همیشه به موقع به صدا در نمی آیند

فخرالسادات محتشمی پور  
کنشگر اجتماعی و فعال حقوق زنان

آبان ماه شاید برای ما فقط دومین ماه از فصل رنگارنگ پاییز باشد و یا شاید یادآور خاطراتی پاییزی در حافظه دور و نزدیکمان، اما کمی آن سوتر در ناحیه غرب نقشه ایران، زنان و مردانی هستند که آبان شان با ترس و سوز و آوار قرین است و به بیست و یکمین روز از این ماه که می رسند، همه آن لحظات هول آور وقوع زلزله و روزها و شب های بحران ناشی از آن برایشان تداعی می شود. آن ها که تا یک قدمی مرگ رفتند و بازگشتند و به آغوش مهر هم وطنانی نیک دل و نیک اندیش پناه بردند تا کمی از آلامشان همراه با گرد و غبار ناشی از زلزله زدوده شود، شاید دلشان نخواهد هرگز به آن لحظات و روزهای پس از آن فکر کنند، اما خواه ناخواه این روز در تقویم ثبت شده و هر سال خواهد آمد.



خواه ناخواه در این روز تابلوهای ارزشمندی که نقش گرفته از هم دلی ها، هم آوایی ها، هم راهی ها و هم بستگی های مردم ایران از همه شهرها و حتی روستاهاست در این روز بر دیوارهای شهر آویخته می شود. تابلوهایی که تا همیشه به یادگار می ماند تا سندی باشد برای اثبات نوع دوستی انسان هایی که در این سرزمین پرخطر زیست می کنند و حوادث طبیعی و غیرمترقبه ی زیاد و متنوعی را پشت سر گذاشته اند و خواه ناخواه چشمان پرشگری اقدامات انجام شده در مناطق زلزله زده را می کاوند و بر کندی ها و کاستی ها افسوس می خورند!

یک سال از آن حادثه هراس انگیز می گذرد. حادثه ای که هنوز شبخ و سایه هول انگیزش بر جان و روح شهروندان آن دیار سایه انداخته و هنوز عده ی زیادی از آسیب دیدگان شبی را زیر سقف خانه های تعمیر شده با آرامش و دل و خیال راحت سپری نمی کنند. و در این یک سال چه بسیار مردمان نیک خواه و نیکوکاری که با کوله باری از مهر و شفقت پای در راه نهاده و به منطقه قدم نهادند. هر یک در حد وسع و توان خویش کرده محبتی افشاندند تا زندگی را دوباره در شهرها و روستاهای بحران زده جاری کنند. یاورانی که با تجربه های زیسته در بحران های پیشین و زلزله های بم و ورزقان و پیش از آن می دانستند چه باید بکنند و نیز می دانستند چه نباید بشود که متأسفانه با برخی سوء مدیریت ها شد و آثار ناگواری نیز به جای نهاد. ما نیز در انجمن زنان کارآفرین بنابر مسئولیت اجتماعی خویش به توانمندسازی یا توانا تر کردن زنان و دختران آسیب دیده اندیشه کردیم و راهی منطقه شدیم تا از نزدیک شاهد وضعیت موجود باشیم و برای رسیدن به مطلوب نقشه راهی فراهم آوریم. در اولین سفر تنها حس همدردی بود که در وجود ما و تیم همراهمان موج می زد، گاه اشک ها را جاری می ساخت و گاه انگشت حیرت مان به دندان می گزید از عمق فاجعه و گستردگی ضایعه! اما قرار نبود ما خود را تسلیم غلیان احساساتمان کنیم و تن به کارهایی دهیم که نه تنها مرهمی بر زخم ها نباشد، بلکه پس از تسکین موقت، درد را باز تولید کند. طرح هدفمند «توانمندسازی زنان و دختران» که از ابتدا مد نظر بود در همان اولین سفر، که با هدف تهیه گزارش شناخت انجام شد، در شهر سرپل و روستاهای آن کلید خورد و در سفرهای بعدی ادامه یافت. آموزش چرم دوزی و

نقاشی روی سفال را با هدف آزمونی برای مددجویان علاقمند به یادگیری آغاز کردیم و تأکیدمان در کلیه آموزش ها به صنایع محلی و هنرهای بومی بود با تکیه بر ظرفیت ها و قابلیت های منطقه، ظرفیت سازی و نهادسازی برای پایداری طرح یک ضرورت بود و از این رو با ارتباط مستمر با سازمان های دولتی مرتبط در این زمینه وارد اقدام شدیم. با توجه به آمادگی بیشتر زنان روستایی برای بازگشت به زندگی و نیز توانمند شدن و مهارت آموزی و دانش افزایی، با وزارت جهاد کشاورزی وارد مذاکره شدیم تا با استفاده از ظرفیت های موجود به توسعه جامعه محلی کمک کنیم که مهم ترین اقدام کمک به ایجاد صندوق های اعتبارات خرد روستایی با همت جهاد کشاورزی و همراهی زنان روستایی بود. تدوین برنامه های آموزشی در جهت پا گرفتن این نهاد ارزشمند و پایداری آن در دستور کار قرار گرفت و با استفاده از ظرفیت سازمان فنی - حرفه ای و نیز سازمان ترویج کشاورزی و دامپروری آموزش های لازم طبق نیاز و قابلیت های روستاهای مورد نظر پیشنهاد شد. همزمان با آن طی سفرهای ماهانه زنان کارآفرین به منطقه آموزش های تخصصی در حوزه کشاورزی و صنایع دستی ارائه شد تا بانوان پرهمت روستا متناسب با علائق خود دست به کاری زنند که غصه سرآید.

در این مقال قصد ارائه گزارش کار نداشتیم بلکه درصدد آن بودم که تجربه ای کوچک از اقدامی همدلانه و البته، هدفمند نه فقط بر اثر برانگیخته شدن احساس را بیان کنم. برای آنان که گویی با واژه های نمی توان و نمی شود و نمی گذارند و نمی خواهند و ... عهدی دیرین دارند. هرچند سختی راه و کاردر جامعه محلی آن هم از نوع بحران زده و آسیب دیده برهیچ کس پوشیده نیست، اما عزم آهنین و گام های استوار زنانی که در زندگی اجتماعی و اقتصادی خویش موانع را به هیچ گرفته و افق روشن فردا نوید بخش توفیقاتشان بوده، درب ورود به دل های داغ دیده را نیز گشوده و می گشاید آنان پای در سرزمین ناشناخته ای گذاشته اند که در اوج بحران دست های مردمانش در هم گره خورده و فارغ از آیین و مذهب و فرهنگ های متفاوت برای بازسازی دیارشان هم پیمان شده اند. و این خود آغازی است شیرین و زیبا که سرانجام خوش تری را به دنبال خواهد داشت. انشاء الله.





# عبور زنان از دیوار آزادی

مصطفی داننده

می‌گرفتند که باید مردان خبر بخوانند. تلفن باران شده بودیم.

زمانی در ایران برخی به اخبار گویی توسط زنان اعتراض داشتند. این افراد بر این باور بودند که تا مردان هستند چه احتیاجی است که زنان پشت تریبون قرار بگیرند و اخبار بگویند. زمانی در ایران واقعاً برای برخی تصور اینکه زن در جامعه حضور فعال داشته باشد، باور پذیر نبود. آن روز کسانی که به مدیرعامل وقت صداوسیما اعتراض کردند تصور می‌کردند این کار باعث فساد خواهد شد. بعد از گذشت سال‌ها دیدیم که حضور زنان در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی هیچ مشکلی ندارد و زمینه ساز فساد احتمالی نیز نخواهد بود. ماجرای استادیوم رفتن زنان یا ساز زدن آنها روی سن هم همین است. دیر یا زود این اتفاق خواهد افتاد و همگان متوجه خواهند شد که رفتن زنان به ورزشگاه‌ها هیچ مشکلی نخواهد داشت. در بسیاری از نقاط جهان زنان به ورزشگاه می‌روند و هیچ مشکلی هم به وجود نمی‌آید. جامعه ایران حالا بعد از حدود ۴۰ سال شاهد حضور پررنگ زنان در عرصه‌های مختلف است. امروز بسیاری از مجری‌های صداوسیما زن هستند. دختران بسیاری به دانشگاه می‌روند تا به واسطه تحصیلات وارد بازار کار شوند. همه این نشانه‌ها حکایت از این معنا دارد که جامعه ایران عوض شده است. دیگر نمی‌شود با تفکر دهه شصتی، جوانان دهه ۷۰ و یا هشتاد را مدیریت کرد. آنها خواسته‌هایی دارند که به آن دست پیدا می‌کنند. بهتر است با این تغییرات همراه شویم و از گذشته درس بگیریم.

هشتصد زن ایرانی البته به صورت دست چین شده به استادیوم آزادی رفتند. ۲۰۰ تماشاگر زن هم که به صورت خود جوش به ورزشگاه آمده و پشت در مانده بودند در اواسط بازی به سکوی آزادی راه پیدا کردند. با حضور این تماشاگران دیروز آزادی میزبان ۱۰۰۰ تماشاگر زن بود. حضور این زنان حتی مهم‌تر از بازی فینال «پرسپولیس» و «کاشیما» بود. هر نتیجه‌ای در بازی حاصل می‌شد این زنان بودند که توانستند دیوار آزادی را بشکنند و به یکی از مخوف‌ترین ورزشگاه‌های آسیا راه پیدا کنند. برخی در این سال‌ها اعلام کردند که ما فرهنگ حضور زنان در ورزشگاه‌ها را نداریم. زیرساخت این کار آماده نیست. دیروز مردان و زنان حاضر در ورزشگاه آزادی نشان دادند که هم فرهنگ این کار را دارند و هم زیرساخت‌ها آماده حضور زنان در ورزشگاه است.

زن‌های ایرانی به ورزشگاه رفتند، در کنار مردان فوتبال دیدند، تشویق کردند، خوشحال شدند، حسرت خوردند و به خانه‌های خود برگشتند بدون اینکه اتفاق خاصی بیفتد. حضور زنان در ورزشگاه آزادی آنقدر مهم است که نباید به سادگی از کنار آن گذشت. سیر محدودیت زنان در ایران را وقتی مرور می‌کنید تازه متوجه می‌شوید که حضور دیروز، چه کار بزرگی بوده حتی اگر به خاطر فشار فیفا بوده باشد. «محمد هاشمی» رییس سابق صداوسیما در گفت‌وگویی گفته بود: «به ما فشار می‌آوردند چرا تا وقتی مردان هستند از زنان برای گویندگی خبر استفاده می‌کنید؟ مثلاً فشار می‌آوردند که ما از خانم مریم ریاضی که از گوینده‌های خبر قبل از انقلاب بود و بسیار هم گوینده‌ای قوی و مسلط بود، استفاده نکنیم. تماس‌های فراوانی



# مروری کوتاه بر زندگینامه ی دکتر سعید رجائی خراسانی سفیر و نماینده ی دائم ایران در سازمان ملل

مرتضی رجائی خراسانی  
قسمت پنجم



پدر با اطمینان می گفت که من مطمئن بودم که جامعه ما به ارزشهای اسلامی برمی گردد. شاید ریشه آن را در کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ می دید. او می گفت: "چیزی که در کودتای ۲۸ مرداد مردم و جامعه را ناراحت کرده بود دو مورد بود، همانطور که قبلاً هم گفتم مورد اول ناامنی عمومی و مورد بعدی مجال فعالیت به توده ای ها بود. این موارد افکار عمومی را ناراحت کرده بودند."

آنچه که مشهود است، پس از دوران دبیرستان فصل جدیدی در زندگی پدر به وجود آمده بود. وی به دانشگاه می رود. لیسانس می گیرد. به کرمان باز می گردد و در آنجا دبیر می شود. بعدها از بورس تحصیلی استفاده می کند و به لبنان می رود، و به گفته ی خودش در آنجا وی به کشورش فکر می کرده است. در این دوران اندیشه هایی در وجودش شکل می گیرد که آغازگر حرکت او در یک روند فکری می شود. اندیشه های بنیادی مثل پیدا کردن راهکاری برای مشکلات اجتماعی او را دگرگون کرده بود. وی می گفت که من می دیدم که جامعه ما در یک بن بست قرار دارد. فقدان آزادی های سیاسی و مذهبی در حکومت شاهنشاهی روز به روز کمتر می شد. شاه نظامی را به وجود آورده بود که در آن حتی روحانیونی که می خواستند روضه بخوانند می بایست در کلانتری محل اسمشان باشد. مردم باید به کلانتری محله شان اطلاع می دادند که در جلسه روضه امام حسین (ع) به عنوان مثال از آقای «فخر مهدوی» دعوت کرده اند تا فردا عصر برای روضه خوانی به خانه آنها برود. فردا عصر هم که آقای «فخر مهدوی» برای برگزاری مراسم می رفت، می دانست که پای منبرش ساواکی های شاه نشسته اند و گزارش تهیه می کنند و این گزارش را به سازمان امنیت می دهند. این وضع در منزل پدر بزرگ هم وجود داشت. حاج قاسم مهرابی زاده هنرمند پدر همسر دکتر سعید رجائی خراسانی در ماه محرم روضه خوانی مفصلی در خانه اش بر پا می کرد، قبل از شروع مراسم، می بایست اسامی آخوندهایی را که برای مراسم دعوت می کرد به کلانتری اطلاع می داد و کلانتری هم به سازمان امنیت اطلاع می داد تا به آنها مجوز برپایی مراسم روضه خوانی را بدهند.

پدر در ادامه در مورد وضعیت آن روزگار می گفت که جامعه ما چنین وضعیتی داشت و این بسیار بد بود. جامعه در یک خفقان شدید و در یک دیکتاتوری شاهنشاهی غیرقابل توجیه فرو رفته بود. انتقاد سیاسی به حدی دهشت زاء بود که کسی جرأت نداشت حتی در خانه خود بگوید که شاه آدم بدی است. تنها توصیه ای که پدر و مادرها به فرزندان خودشان می کردند، این بود که از بحث های سیاسی پرهیز کنید. آنها به فرزندان خود می گفتند که ما نمی خواهیم پشت در زندان برای خاطر اینکه فرزندان را ببینیم، بیاییم. خیلی سخته که این مشقت را در جامعه ببینید! جایی که تنها توصیه پدرها و مادرها این بود که آقا حرف بزنی میری زندان و اعدامت می کنند. وقتی من این شرایط را در جامعه می دیدم و از این جو به بیروت رفتم، پشت سرم را که نگاه می کردم، می دیدم که مردم جامعه ما در چه شرایط سختی زندگی می کنند و در آنجا به این موضوع فکر می کردم که چگونه می توانم این مسئله را حل کنم چون وضعیت فعلی قابل دفاع نبود، قابل ادامه هم نبود و این یک امتیاز سیاسی را در حقیقت می طلبد و این امتیاز سیاسی سر یک دو راهی اسلام یا کمونیسم شکل می گرفت که توجیه عقلایی مسئله یا پاسخ عقلایی به این مسئله اسلام بود، بطوریکه اگر شما می خواهید بر سیاست های غلط شاهنشاهی پیروز شوید، اگر می خواهید از آزادی های مشروع سیاسی برخوردار باشید، اگر می خواهید نظام حقوقی آبرومندی داشته باشید باید به اسلام رو آورید.

اینها چیزهایی بود که در ذهن هر بچه مسلمانی که دلش می خواست مشکلات کشورش را حل کند، مطرح می شد. در ذهن من هم مطرح شد و در نتیجه، من اولین صفحه کتاب را که شروع کردم، نوشتم "اسلام یا کمونیسم" (Islam or communism)؟ من این دو انتخاب را برای جامعه خودمان می دیدم. بعد ببینید شرایط اجتماعی طوری بود که این حرکت فکری را همچنان حفظ و تقویت می کرد. من که در دانشگاه تبریز بودم، یکی از سخنرانهای موفق انجمن اسلامی بودم و بعد وقتی رفتم به انگلیس مقاله "بازگشت به مذهب" Return to religion را نوشتم.. چرا؟ برای اینکه من وقتی می گفتم بازگشت



به مذهب، مرادم همه مذاهب در همه دنیا نبود. منظور من این نبود که بودایی‌ها برگردند به بودیزم. هندو‌ها برگردند به هندوئیسم. مرادم این بود که جامعه مسلمان‌ها راه حلی جز اسلام ندارد و هرچه از اسلام بیشتر فاصله بگیرد، مشکلاتش بیشتر می‌شود. هدف اول من در این مقاله ایران بود، ولی در نهایت صرفاً این راهکار را مخصوص ایران نمی‌دانستم. امت اسلامی به هر حال یکسری همبستگی‌های اصولی دارد که به واسطه داشتن دردهای مشترک می‌تواند به راه حل‌های مشترک دست پیدا کند. در بیروت ما انجمن اسلامی راه انداختیم که انجمن بسیار موفق‌تری بود. از مرحوم «آقای سیدموسی صدر» هم دعوت می‌کردیم تا برای سخنرانی به انجمن ما بیایند. آخوند دیگری هم به نام «سیدجعفر سجاد نژاد» که به او آقای «سجادی» می‌گفتیم هم در جلسات ما شرکت می‌کرد. این جلسات تا حدی حالت اپوزیسیون داشت. در آن زمان سفیر شاهنشاهی سرهنگی به نام «سرهنگ قدر» بود که ما را دعوت کرد و گفت شما چه کار می‌کنید؟ پاسخ دادم که بچه‌ها می‌خواستند انجمنی داشته باشند و خوب نیست اگر شما این انجمن را تحمل نکنید و این حرف تنها من نبود. در آن دوران برخی از رویدادها جوانان را ناراحت می‌کرد. به خاطر دارم وقتی که جشن ملی چهار آبان پیش می‌آمد، مهمانی‌هایی بسیار مجلل با انواع اقسام مشروبات از حلال گرفته تا حرام برگزار می‌شد. در یکی از این مهمانی‌ها در یکی از اتاق‌های پذیرایی که داخل ساختمان فرهنگی برگزار شده بود، من قدم می‌زدم و از اتاقی به اتاق دیگری می‌رفتم و آدم‌های مختلفی هم که آنجا بودند، را می‌دیدم. عده زیادی از این مهمان‌ها، از سفارتخانه‌های مختلف دعوت شده بودند و مهمان سفارت ایران بودند، قطعاً برخی از این افراد مسلمان نبودند و اعتقادات مذهبی چون مسلمان‌ها نداشتند. این ضیافت در بیروت برگزار شده بود، جایی که ارزشهای اسلامی مانند آنچه بعد از انقلاب اسلامی در ایران مطرح شد، برای آنها اصلاً مطرح نیست. بله، من از سالنی به سالن دیگری می‌رفتم تا ببینم این جشن شکوهمند چگونه برگزار می‌شود. وارد اتاقی شدم و دیدم در آن اتاق یک سفره شام مجللی چیده اند. سفارتخانه ایران آشپزهای خوب و حرفه‌ای داشت که پذیرایی آبرومندی تدارک دیده بودند، اما یک چیز در این اتاق مرا تکان داد و یک دفعه ناراحت کرد و آن این بود که روی این میز ظرفهای کریستال زیبایی گذاشته بودند، مثل بطری مشروبات و جام‌های قشنگی هم کنار این بطری‌های زیبا چیده بودند تا هر کس می‌خواهد برود و بنوشد. تصادفاً کتابخانه‌ای در این اتاق بود و کتابی که قشنگ روبروی این بطری شراب قرار گرفته بود، قرآن مجید بود. روی جلد این کتاب با حروف درستی نوشته بود «قرآن مجید»، بعد جلوی آن این تحفه را گذاشته بودند. من بلافاصله رفتم و یکی از بستگان میزبان را پیدا کردم. میزبان این مهمانی سفیر ایران در بیروت بود. البته، توجه داشته باشید که میزبان در آنجا حق انتخاب نداشت که بگوید مثلاً من در خانه ام نماز می‌خوانم و این مهمانی را به

این شکل برگزار نمی‌کنم. این جزء عرف ملی کشور بود و هر کس که در آنجا مسئولیت سیاسی داشت باید این مهمانی را به همین شکل برگزار می‌کرد. آنها متوجه نبودند که قرآن را از کنار بطری مشروب بردارند چون کسی به کسی نبود و همه سرگرم پذیرایی بودند. من آن فرد را صدا زدم و گفتم آقا شما یا این بطری را بردارید و یا آن قرآن را. اینکه نمی‌شود آنجا با خط درشت و نمایان قرآن مجید نوشته شده و جلوی آن بطری شراب برای سرو قرار دادید. درست نیست که مهمان‌ها این وضعیت را ببینند. ایشان حرف مرا پذیرفت و فوری گفت که تو راست می‌گویی و اینها را باید جمع کنیم و فوری دستور داد تا بطری شراب را از آنجا بردارند. در خصوص جلسات انجمن اسلامی که ما در بیروت برگزار می‌کردیم، افراد خاصی می‌آمدند و سخنرانی‌های خوبی برگزار می‌شد. در این جلسات ما مستمع عرب هم داشتیم و علاوه بر دانشجویان ایرانی، دانشجویان عرب هم شرکت می‌کردند. دانشگاه آمریکایی بیروت، اصولاً برای آمریکایی‌ها طراحی نشده بود، بلکه برای مردم خاورمیانه طراحی شده بود و از هر فرهنگی در آن دانشجویان حضور داشت. دانشجویان انگلیسی‌زبان، فارس‌زبان و عرب‌زبان در این جلسات شرکت می‌کردند. بعدها قرار شد که «آقا سید موسی صدر» به عربی سخنرانی کنند و من مستقیماً صحبت‌های ایشان را به انگلیسی برگردانم و به مخاطبین ارائه بدهم. افرادی که در این دانشگاه بودند، همگی انگلیسی‌بلد بودند و عربها هم که مستقیماً فرمایشات ایشان را متوجه می‌شدند. خانواده‌ای در بیروت بودند به نام «مکتبیها» که تاجر فرش بودند. این خانواده شیعه و آدم‌هایی بسیار شریفی بودند. آنها نیز در جلسات ما شرکت می‌کردند. یکی دو تا از جلسات ما در منزل مکتبیها برگزار شد. این آزادی‌ها در بیروت مرا و می‌داشت که به وضعیت کشورمان فکر کنم و آنرا مورد بازبینی قرار بدهم. می‌خواستم بدانم با به اصطلاح چه نرم‌افزاری می‌توانیم وضعیت سیاسی کشورمان را متحول کنیم تا وضعیت مردم اصلاح بشود. بنابراین، در خصوص سؤال اسلام یا کمونیسم و اینکه مردم باید کدام را انتخاب کنند، به این نتیجه رسیدم که به طور قهری باید اسلام را انتخاب کنند، به دلیل اینکه فرهنگ اسلامی و اسلام در ایران بومی شده بود و ایرانیان بیشترین نقش را در تأسیس فرهنگ اسلامی داشتند. افتخارات فرهنگ اسلامی را ایرانیان آفریدند و به دنیا صادر کردند، نه تنها در ادبیات فارسی از حافظ، مولانا، عطار و اینها، هر جا که شما وارد بشوید شاهکارهای فرهنگی اسلامی ایران را می‌بینید که جزء افتخارات جهان اسلام است. بنابراین، یک دانشجوی اندیشمند حتماً این نگرانی را داشت که به هر حال جامعه ما به کجا خواهد رفت و آینده چه خواهد شد یا همان سؤال اسلام یا کمونیسم؟

در خصوص زمینه نفوذ کمونیسم بعد از قضایای ۲۸ مرداد دیدگاههای مختلفی مطرح بود که یکی از آنها این بود که آمریکایی‌ها در واقع می‌خواستند با این کودتا شاه را بترسانند، اما من فکر نمی‌کنم این موضوع واقعیت داشته باشد.



آمریکایی‌ها نمی‌خواستند شاه را بترسانند، بلکه آنها به این نتیجه رسیده بودند که خطر کمونیسم در ایران جدی است. از نظر جغرافیایی ایران با شوروی مرز مشترک دارد و اتحاد جماهیر شوروی هم از حزب توده برای خودش پایگاهی درست کرده بود. کودتا بیشتر به این دلیل بود که جلوی نفوذ شوروی در ایران گرفته شود. بعد از ماجرای تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ یعنی یک سال قبل از کودتای ۱۳۲۸، تحولاتی سیاسی آغاز شد. افرادی که می‌خواستند شاه را ترور کنند، به خاطر این بود که شاه را مانع اهداف خودشان می‌دیدند و این افراد احتمالاً از غرب الهام نگرفته بودند. این افراد نه نماینده جامعه مذهبی بودند و نه نماینده جامعه سرمایه‌داری، بلکه اینها بیشتر نماینده جامعه کمونیستی بودند و به عبارتی دیگر جامعه چپ بودند. این موضوع موجب بوجود آمدن عکس‌العملی در مردم شده بود. مردم فکر می‌کردند که به هر حال توده‌ای‌ها دشمنند و دوستان خوبی برای کشور نیستند. طرز فکر عامه مردم این بود که کسی که بخواهد اسلام زدایی بکند، یک غاز هم نمی‌ارزد. بعد از سقوط دولت دکتر مصدق خواهی‌خواهی به دلیل اینکه فرصت اسلام زدایی برای کمونیست‌ها از بین رفت، مردم خوشحال شدند. اصلاً علت اینکه مردم مخالف شاه شدند این بود که او حرکت‌هایی انجام داد که در یک سطوحی اسلام زدایی صورت گیرد و این کار رنجش عمیقی در میان توده‌های مردم به وجود آورد.

آمریکایی‌ها به دلیل اینکه مرز مشترک ایران با روسیه وسیع بود و باز به دلیل اینکه از یک افسر توده‌ای اطلاعاتی و یا به اصطلاح سر نخ‌هایی به دست آورده بودند، نگران کمونیست شدن ایران بودند و این خطر را در آمریکای لاتین هم احساس کرده بودند و برای اینکه آنجا را از کمونیست شدن برهانند؛ در آنجا دست به اصلاحات ارضی زده بودند و کارهایی انجام داده بودند تا توده مردم را راضی نگه دارند که به سمت کمونیسم گرایش پیدا نکنند. آنها به دنبال این بودند که شاه را بردارند و آدمی مثل قوام السلطنه و یا مثل امینی را بر سر کار بیاورند تا اصلاحاتی در ایران انجام دهد تا با انجام آن اصلاحات امنیت سیاسی ایجاد شود و نگرانی در خصوص کمونیسم شدن ایران از بین برود. وقتی شاه متوجه شد که امینی قرار است این کارها را انجام بدهد، گفت چرا خودم انجام ندهم؛ خوب خودم انجام می‌دهم، چون همه چیز اعم از نیروی پلیس و تشکیلات امنیتی در اختیار من است. بنابراین، تصمیم شاه بر این شد که اصلاحات را خودش برای آمریکایی‌ها انجام دهد. ملاحظه فرمایید که آمریکایی‌ها چه تصویری از جامعه ایران داشتند و این تصور همان چیزی بود که در مورد آمریکای لاتین داشتند. ادامه دارد.....



# SANCTIONS

## تحریم ستایان و دشمنان ایران

دکتر علی اکبر گرجی از ندریانی، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

آکنده از شور و احساس و دانایی ستیزی است. کنه تفکر اینها چنین است: تحریم کنید تا قوی تر شویم. اینها ساده ترین راه را برگزیده و استقلال کشور و نظام را در انزوا جستجو می کنند. به نظر من، برخلاف ظاهر و مدعیات ارزش گرایانه، این دیدگاه دچار نوعی خودباختگی عمیق است، زیرا هیچ ظرفیت، شهامت و دانشی را برای تعامل عزتمند و مبتنی بر منافع ملی، با دنیا در خود سراغ ندارد. این دسته از عزیزان برای غالب کردن دیدگاه های دیپلماسی انزواگرای خود گاه سنگ هایی را در چاه انداخته اند که در آوردن آنها ده ها سال زمان و هزینه های هنگفت می طلبد. مثال بارزی را که در این زمینه می توان زد حمله به سفارت خانه ها و مخالفت کورکورانه با تأسیس نمایندگی اتحادیه اروپا در ایران است. در یک نگاه مقایسه ای، ایران یکی از وفادارترین کشورها به قواعد صلح جهانی در منطقه غرب آسیا بوده است، اما رفتار انزواگرایانه و تعامل ستیز گروه های محافظه کار باعث شده است تا دنیا به جای محکوم کردن کشورهایی مانند عربستان به محکوم کردن ایران بپردازند.

دو- دشمنان ایران، خصم نظام جمهوری اسلامی اند و هدف آنها سرنگونی است. کنه اندیشه اینها را می توان در این عبارت خلاصه کرد: تحریم کنید تا تسلیم شوند. اینها برخلاف تندروهای دلواپس در به چالش کشیدن نظام جمهوری اسلامی هوشمندانه عمل می کنند و با مناسبات کثیفی که با دولت های آمریکا و عربستان برقرار کرده اند، به صورت حرفه ای در حال بازی دادن تندروهای داخلی اند.

مرحوم هاشمی رفسنجانی جمله ای بدین مضمون دارد: "برخی ها برای گول زدن مردم تحریم ها را نعمت الهی حساب می کنند. چه نعمتی!"

هاشمی سیاستمداری توسعه گرا بود. او زوایای مختلف و مقتضیات پیچیده توسعه را بهتر از برخی از سیاستمداران و سیاست ورزان می فهمید. او در همان سخنرانی تصریح می کند که استقبال بخشی از ارباب قدرت از تحریم شدگی نوعی مردم فریبی است. سخن هاشمی، در حقیقت نقد دیدگاهی است که قدرت تعامل با دنیا را از دست داده و راهی جز منازعه، تسلیم یا تحریم شدن برای آنها باقی نمی گذارد. این طیف، برآنند تا به نام مبارزه با نفوذ و لیبرالیسم و ناتوی اقتصادی و فرهنگی و نظامی دشمن، ایران را به منزوی ترین کشور جهان تبدیل کنند. غافل از آنکه گزینه های پیش رو برای ایران بسیار بیشتر از اینهاست. یک بار برای همیشه باید اعلام کنیم که تحریم شدن افتخار نیست، تسلیم شدن هم ننگ ابدی است. البته، اگر دشمنان ایران در هر حالتی ما را در وضعیت جنگ اقتصادی و تحریم قرار دهند، باید با تمام قوا برای خنثی کردن توطئه و خباثت آنها مبارزه کنیم، اما استقبال از تحریم و سنگ اندازی در مسیر مبارزه با تحریم عمل عاقلانه و شرافتمندانه ای نیست. دعوت به تحریم کشور یا استقبال از آن بی شباهت با دعوت به مداخله بیگانه در امور داخلی کشور نیست، یعنی نوعی نقض استقلال و عزت ایران به حساب می آید. تحریم کنید تا تسلیم شوند. تحریم دوستان دو دسته اند:

یک- دوست ایران و نظامند، اما کارنامه فکری و سیاسی آنها



# چرا دولت در فاجعه تصادف دانشگاه علوم و تحقیقات "عزای عمومی" اعلام نکرد؟

## علی نظری سردبیر روزنامه مستقل

ده دانشجوی آینده دار دانشگاه آزاد در سانحه ای که ریشه در بی کفایتی مدیران دانشگاه آزاد دارد، پرپر شدند. دانشگاه آزاد سالیانه ۸۰۰۰ میلیارد تومان سود خالص کسب می کند به چه دلیلی با چند اتوبوس فرسوده و خارج از رده که به قول کارشناسان اتوبوس های اسقاطی بوده اند و بایستی چند سال قبل اوراق می شدند اما بی تدبیری و زراندوزی مسئولان عالی این دانشگاه منجر به این شد که این اتوبوس ها به ارابه مرگ دانشجویان تبدیل شوند؟ شورای عالی انقلاب فرهنگی بایستی نفر اول این دانشگاه را مورد بازخواست قرار دهد. به هر حال کسی که ۳۷ شغل ریز و درشت دارد چگونه می تواند هدایتگر موفق در دانشگاه آزاد باشد؟ پرپر شدن ده جوان فرهیخته و درس خوان، یک تراژدی بزرگ برای جامعه ۸۰ میلیونی ایران است. از دولت محترم تعجب می کنم چرا این گونه بی تفاوت ظاهر می شود و در جریان مرگ دلخراش ۱۰ جوان شایسته کشور فقط به یک اطلاعیه رییس جمهور اکتفا می کند؟ آیا مرگ تحمیلی این ده جوان یک عزای بزرگ و ضایعه ملی نیست؟ آیا اگر هیئت دولت این فاجعه را به عنوان عزای ملی در کشور اعلام می کرد واقعا به جایی بر می خورد؟ در کشوری که برای هر میت سالخورده و محترمی یک روز

عزای عمومی اعلام می کنیم، آیا اقدام سمبلیک دولت برای تسلی خاطر بازماندگان اعلام عزای ملی مشکل زا و پر هزینه بود؟ فراموش نکنیم که همین دانشگاه علوم و تحقیقات در جریان انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهور در ۲۹ اردیبهشت ۹۶ اردوگاه مؤثر انتخاباتی و تبلیغاتی رئیس جمهور بود. دولت دوازدهم باید این کم لطفی را جبران کند و برای تکریم مقام شامخ دانشجو حداقل سه روز را در کشور عزای عمومی اعلام کند تا آنهایی که در این قضیه مقصر بوده اند، رسوا شوند، هرچند که افکار عمومی راه خویش را از بلند گوه های خاص جدا کرده است. خانواده های داغدار، همکلاسی ها و هم دانشگاهی های عزادار این ده دانشجوی سفر کرده لایق تکریم و تعزیت هستند. شخص رییس جمهور بعنوان رییس شورای عالی انقلاب فرهنگی باید در نقش عالیترین مقام انتخابی کشور، هیئت امناء و مدیران ارشد دانشگاه آزاد را بخاطر بی کفایتی در مدیریت این دانشگاه مورد استیضاح و بازخواست قرار دهد. قاطعیت دولت در مواجهه با مدیران بی کفایت دانشگاه آزاد کمترین خواسته دانشگاهیان و خانواده های داغدار و مصیبت دیده است.



# هر ایرانی این شش نکته را به فرزندش بیاموزد!

دکتر مجتبی لشکرلوکی

در کتاب حاجی آقا نوشته صادق هدایت، حاجی به کوچک ترین فرزندش درباره نحوه کسب موفقیت در ایران نصیحت می کند: "توی دنیا دو طبقه مردم هستند؛ بچاپ و چاپیده؛ اگر نمی خواهی جزو چاپیده ها باشی، سعی کن که دیگران را بچاپی! سواد زیادی لازم نیست، آدم را دیوانه می کنه و از زندگی عقب می اندازه! فقط سر درس حساب و سیاق دقت بکن! چهار عمل اصلی را که یاد گرفتی، کافی است، تا بتوانی حساب پول را نگهداری و کلاه سرت نره، فهمیدی؟ حساب مهمه! باید کاسبی یاد بگیری، با مردم طرف بشی، از من می شنوی برو بند کفش تو سینی بگذار و بفروش، خیلی بهتره تا بری کتاب جامع عباسی را یاد بگیری! سعی کن پررو باشی، نگذار فراموش بشی، تا می توانی عرض اندام بکن، حق خودت را بگیر! از فحش و تحقیر نترس! حرف توی هوا پخش میشه، هر وقت از این در بیرون انداختند، از در دیگر با لبخند وارد بشو، فهمیدی؟ پررو، وقیح و بی سواد؛ چون گاهی هم باید تظاهر به حماقت کرد، تا کار بهتر درست بشه!.. نان را به نرخ روز باید خورد! سعی کن با مقامات عالیه مربوط بشی، با هر کس و هر عقیده ای موافق باشی، تا بهتر قاپشان را بدزدی!.. کتاب و درس و اینها دو پول نمی ارزه! خیال کن تو سر گردنه داری زندگی می کنی! اگر غفلت کردی تو را می چاپند. فقط چند تا اصطلاح خارجی، چند کلمه قلبه یاد بگیر، همین بسه!!!!

## تحلیل و تجویز راهبردی:

آنچه گفته شده عریان ترین شیوه تشریح دستیابی به موفقیت برای نسل بعدی است. به نظرم در همین نوشته به ظاهر حاوی نکات غیراخلاقی، نکات طلایی نهفته است. آنچه حاجی به فرزندش گفته حاوی نکات مثبت و منفی است. بخشی از توصیه ها درست است هر چند که لحن بیانش بد است. در ادامه شش نکته را که بعد از خواندن نکات حاج آقا در ذهنم جرقه زد را انتخاب می کنم که به فرزندم بیاموزم و فکر می کنم هر ایرانی باید به فرزندش بیاموزد.

۱- نسل قبلی به ما گفتند درس بخوان تا برای خودت کسی شوی. این حرف اشتباه است. درس خواندن خالی نه شعور می آورد و نه خوشبختی. این تجربه زندگی با تمام جوانب آن است که برایت شعور و خوشبختی می آورد. وقتی می گویم زندگی یعنی همه چیز: از آشپزی بگیر تا دوچرخه سواری، از بستن چشم ها برای گوش دادن به یک موسیقی تا فوتبال گل کوچیک. از کار کردن در خیریه کوچک محله تان تا پیگیری سخنرانی های سران جهان در مجمع جهانی گروه بیست. درس خواندن خالی نه شعور می آورد و نه خوشبختی.





۲- در مدرسه این چیزها را به تو یاد نمی دهند: سواد مالی، سواد رسانه ای، سواد جنسی. هر سه این ها مهم اند. هر کدام را از منابع معتبر بیاموز. ریاضی را بیاموز نه با این هدف که پیچیده ترین معادلات را حل کنی، بلکه برای آنکه بیاموزی چگونه از دانش ریاضی در تصمیم گیری های مالی ات استفاده کنی، وقتی وام می گیری، وقتی سرمایه گذاری می کنی و وقت بیمه عمر می خری اگر ریاضی بلد نباشی کلاحت پس معرکه است. خواندن ریاضی اگر منجر به افزایش سواد مالی در تو نشود، کم فایده است.

۳- تاریخ مهم تر از جغرافیاست. اکنون نرم افزارهای موقعیت یاب، راهیاب و نقشه های آنلاین فراهم شده اند، اگر جغرافیا ندانی، باز هم راهت را پیدا خواهی کرد اما تاریخ را هیچ نرم افزاری نمی تواند خلاصه کند. تاریخ را عمیق بخوان. تا آن اشتباهاتی که ما کردیم را تو انجام ندهی. اشتباهی که دوبار تکرار شود دیگر نامش اشتباه نیست، حماقت است.

۴- زبان انگلیسی، چینی و عربی به اندازه زبان فارسی اهمیت دارد. وقتی زبان فارسی بلدی، یعنی ۸۰ میلیون هم سخن عاطفی و هم کار تجاری داری، در جهان امروز این عدد می تواند به شدت گسترش پیدا کند. حلقه هم سخنان و همکاران را به بیش از ۸۰۰ میلیون گسترش بده. جهان فردا، جهان بدون مرز است.

۵- مهارت ارتباطات مؤثر را بیاموز. ۵۰٪ موفقیت به ارتباطات مؤثر، قانع و همراه کردن دیگران و تأثیرگذاری روی آنان است. باید بلد باشی خوب حرف بزنی، خوب ارایه کنی، خوب گزارش بنویسی و خوب متقاعد کنی. مذاکره و ارایه مؤثر را خوب یاد بگیر.

۶- مدرک مهم است اما اکنون زمان مهارت است. آن زمان که ما درس می خواندیم تعداد مدرک دارها کم بود. پس هر کسی ارشد و دکترا داشت مزیت داشت در زمان شما دیگر مدرک از مد می افتد کسانی باقی خواهند ماند که مهارت داشته باشند. تا ده سال آینده بسیاری از مشاغل از بین می روند و بسیاری مشاغل جدید خلق می شوند. رشته ای را بخوان و مهارتی را کسب که به درد دنیای فعلی نمی خورد بلکه به درد دنیای آتی می خورد. اگر رشته بدی انتخاب کنی مانند این است که تولید کننده بهترین چرتکه دنیا هستی، در جهانی که هیچکس از چرتکه استفاده نمی کند.

نکاتی که ما باید به فرزندان مان بیاموزیم بیشتر از این هاست، اینجا فقط نکاتی را نوشتیم که بعد از خواندن توصیه های حاجی در ذهنم جرقه زد. فرصتی شد بعداً بیشتر می نویسم.....





# راه دراز مدارس ایران با فنلاند و ژاپن

شیرزاد عبداللهی

سال ۹۱ باز هم دانش آموزان کلاس سوم دبستان دخترانه شین آباد در کلاس به دام آتش افتادند و باز هم نرده های آهنی مانع فرار آنها شد. دو دختر مردند و تعدادی هم زیبایی شان به یغما رفت. مدیران آموزش و پرورش که عاشق مدارس بدون دیوار فنلاند هستند اقلا در مدارس خودمان نرده های حفاظ پنجره ها را بردارند.

در بحث سفرهای اردویی با این جاده های نا ایمن چه توجیهی دارد که دانش آموزان را از سرخس و زاهدان و ساری و رشت به خوزستان ببریم؟ به جای این کار خطرناک، در استان های دور نمایشگاه و موزه جنگ ایجاد کنید. چند دانش آموز دیگر بمیرند یا معلول شوند که ما واقعیت را قبول کنیم؟

هیأت های تحقیق هم فرمالیته است و وارد ماهیت مسأله نمی شوند. در ماجرای شین آباد سال ۹۱ نهایتا بخاری ارج مقصر اعلام شد. در کشتار دانش آموزان در سفر اردویی دانش آموزان استان هرمزگان «رانندگی در شب» را به عنوان عامل قتل دانش آموز اعلام کردند.

وزیر در توثیقتش دبستان غیردولتی اسوه حسنه زاهدان را به عنوان «مرکز غیردولتی» معرفی می کند. این نامگذاری ممکن است عده ای را به اشتباه بیندازد. مدارس غیردولتی از صفر تا صد زیر نظر دولت هستند و مقررات سفت و سختی در باره استاندارد ساختمان این مدارس وجود دارد که رعایت نمی شود. به جرأت می توان گفت ۹۰ درصد از ۱۶ هزار مدرسه غیر دولتی از نظر ایمنی و غیر استاندارد بودن فضا شرايطی مثل همین مدرسه اسوه زاهدان را دارند. آموزش و پرورش رسما به یک ساختمان مسکونی یک یا دو طبقه، مجوز تأسیس مدرسه داده و می دهد. در این مدارس اتاق خواب و آشپزخانه تبدیل به کلاس درس شده و پذیرایی و هال هم با پارتیشن تخته ای فنلاند مقررات و استاندارد ایمنی وجود دارد. فرقی این است که آنها رعایت می کنند و ما نمی کنیم. مشکل ما این است که اول قانون و مقررات وضع می کنیم و یواشکی یک تبصره کوچک ذیلش می گذاریم. همین تبصره کوچک در اجرا تبدیل به اتوبانی فراخ برای گریز از قانون می شود. گاهی هم که تبصره برای فرار وجود ندارد، قانون را تفسیر می کنند. ای کاش نمایندگان تحقیق و تفحصی درباره اجرای استانداردهای ایمنی در مدارس انجام می دادند و چرخه فجیع مرگ دانش آموزان را متوقف می کردند.

عارف قزوینی می گوید: «گریه کن که گرسیل خون گری ثمر ندارد»، گریه کردن ما، دخترکان زاهدانی را زنده نمی کند. متن های رمانتیک هم تکراری شده اند. آتش سوزی در مدارس گویی جزئی از سرنوشت دانش آموزان در فصل سرما است. وزیر طبق معمول دست به توثیت شد و از این حادثه به عنوان «سهل انگاری و تخلف یک مرکز غیر دولتی» یاد کرد. الگوی رفتاری وزرای آموزش و پرورش در این گونه حوادث یکسان است. نماینده ویژه به منطقه می فرستند. قول درمان آسیب دیدگان را می دهند. از طریق بزرگان و ریش سفیدان خانواده قربانیان را تحت فشار روانی برای جلوگیری از شکایت حقوقی قرار می دهند. مدرسه را پلمب می کنند و...

بحث عدم ایمنی مدارس بحث تخلف موردی افراد نیست. مدارس ما از نظر سیستمی فاقد ایمنی حداقلی هستند. مدتی پیش فیلمی از یک کلاس درس روستای طاویران سفلی کرمانشاه منتشر شد که معلم وسط کلاس داخل منقل آتش روشن کرده بود و توضیح می داد که چاره ای جز این نداشته است. همزمان وزیر و تیم تبلیغاتی او با دیدن چند ویدئوی تبلیغاتی درباره مدرسه اورستد دانمارک و مدرسه فوجی ژاپن احساساتی شده و دست به توثیت شده بودند. مشکل مدیریت فعلی آموزش و پرورش این است که حوصله درگیر شدن با مسایل کف مدرسه مانند بحث گرمایش، کشته شدن دانش آموزان در اردوهای راهیان نور، کمبود معلم، نارضایتی و بی انگیزگی معلمان، هزینه های جاری مدرسه، افت آموزشی، تنبیه بدنی، فقدان لوازم کمک آموزشی، حضور رسمی گروه های آموزشی به قول وزیر مافیایی در دبیرستان ها، حذف سیستم مشاوره از متوسطه دوم و مشغول کردن مشاوران متوسطه اول به هدایت تحصیلی، دخالت های ناموجه نهادها و اشخاص در عزل و نصب مدیران و ده ها مساله دیگر را ندارد.

وزیر در توثیت حرف های قشنگ می زند که البته غلط نیست، نابجا است و ربطی به واقعیت های مدارس و ادارات ما و مسؤلیت های اجرایی وزیر ندارد. سال ۸۳ که بخاری مدرسه روستای سفیلان استان چهارمحال و بختیاری آتش گرفت و ۱۳ دانش آموز در میان آتش و جلوی چشم والدین که برای کمک آمده بودند جان باختند، نوشتیم که اقلا نرده های آهنی پنجره های کلاس های طبقه همکف مدارس را بردارید که دانش آموزان بتوانند موقع خطر فرار کنند. این که دیگر نیاز به بودجه ندارد.





# همه ما یک نماینده سرآوان در درون خود داریم

ریحانه طباطبایی

می خندیدیم، غافل از آنکه همین برنامه‌ها وجود ما را کم کم فرا می‌گیرند و فحاشی و ناسزا گفتن و حتی کتک زدن می‌شود بخشی از ما. بخشی از فرهنگ ما.

نماینده سرآوان من هستیم، منی که سر کلاس درس، در مدرسه و محیط آموزشی با معلم و ناظمی مواجه بودم که هنگامی که عصبانی می‌شد ناسزا می‌گفت و کتک می‌زد. سیستم آموزشی ما در تمام این سال‌ها به فکر ریاضی بود و حفظ کردن فرمول‌ها، از تربیت خبری نبود. ما یاد نگرفتیم که چطور با هم صحبت کنیم، از موقعیت‌های خود سوءاستفاده نکنیم، به یکدیگر پرخاش نکنیم و همدیگر را کتک نزنیم، ما در مدارس خود برای درست زندگی کردن و درست رفتار کردن تربیت نشدیم. در خانه‌هایمان نیز وضع همین‌گونه بوده و هست، مادر و پدرانی که عصبانی می‌شوند و به فرزندانشان می‌گویند الهی ذلیل شی، کوفت بگیر، خفه شو و... حتی بعضاً محبت کردنمان نیز با خشونت همراه می‌شود و محبتمان با ناسزا همراه می‌گردد.

مشکل ما یک نماینده و محکوم کردن آن نیست، مشکل ما خشم و عصبانیتی است که این روزها گریبان همه ما را گرفته است. مشکل ما ادبیات توهین آمیزی است که لقلقه زبان همه ما شده است. نگاهی به دور و بر خود بیندازیم، در خیابان، مترو، اتوبوس، جمع‌های دوستانه و خانوادگی، چند نفر از ما با کمترین حرفی عصبانی نمی‌شویم و بهم ناسزا نمی‌گوییم، چند نفر در خیابان اخم هایشان گره کرده نیست و زیر لب ناسزا نمی‌گویند؟ نماینده سرآوان معلول جامعه ماست، معلول سیستم آموزشی، صداوسیما و فرهنگی که عمومی شده است، و تا زمانی که این مشکل خصوصاً در مدارس به صورت ریشه ای به آن نگاه نشود و سعی در حل آن نشود وجود دارد و روز به روز بیشتر نیز خواهد شد.

رفتار نماینده سرآوان با حراست گمرک محکوم است و اصلاً این روزها کار ما محکوم کردن همه چیز است، از انتصاب دامادها، دوچرخه سواری شهردار و توهین نماینده سرآوان و... ما همه چیز و همه کس را محکوم می‌کنیم، هر مسأله پشت پرده‌ای را افشا می‌کنیم و خلاصه اجازه نمی‌دهیم بد اخلاقی و فساد و غیره و ذالک بی‌محکوم کردن ما ادامه حیات داشته باشند. اما با همه این محکوم کردن‌ها و افشاگری‌ها باز هم «فساد» وجود دارد، باز هم «توهین» هست، باز هم «پارتنری بازی و فامیل بازی» بیداد می‌کند و نه تنها تمام نمی‌شوند که با قوت تمام ادامه هم دارند؛ چرا؟ چرا با وجود همه این فریادها باز هم نماینده مجلس طلبکارانه توهین می‌کند و فلان وزیر، آقازاده‌ای را بر پستی دیگر منصوب می‌کند و الی آخر؟

فارغ از تمام این فریادها و افشاگری‌ها نگاهی به خودمان بیندازیم، ببینیم چند نفر از ما نماینده سرآوان نیستیم؟ چند نفر از ما زود عصبانی نشده و پر خاشگری نمی‌کنیم؟ در همین توییتر، اینستاگرام، تلگرام و... چند نفر از ما از صبح تا شب به زمین و زمان بد و بیراه نمی‌گوییم؟ با کمترین نقدی عصبانی نمی‌شویم و پر خاش نمی‌کنیم؟ چند نفر از ما در خیابان با لبخند راه می‌رود و با کمترین اتفاقی فریاد نمی‌زند و ناسزا نمی‌گوید؟ چند نفر از ما از موقعیت خود استفاده نمی‌کند و اگر جایی به مشکل خوردیم نمی‌گوییم من فلان شغل را دارم و فلان فرد هستیم؟

نماینده سرآوان یک نفر نیست، او در درون تک تک ما وجود دارد، در درون تک تک ما که تمام این سال‌ها نه از مدرسه و یا دانشگاه و نه از تلویزیون مدارا و ادب و خوش برخوردی و عدم سوءاستفاده از امکان شغلی و اجتماعی را یاد نگرفته‌ایم، زندگی می‌کند. نماینده سرآوان از کره مریخ نیامده است، او هم یکی است مانند ما؛ مایی که به برنامه‌ها طنز صدا و سیما



# بودجه مملکت برای مملکت است نه محل چراغانی برای من

کریم آزاد

وقتی مرحوم دکتر مصدق پیروزمندانه از دادگاه لاهه به میهن برگشته بود، تمام ایران و مخصوصاً در تهران همه جا جشن و چراغانی بود. مرحوم دکتر مصدق به محض اینکه از هواپیما پیاده شد از مرحوم باقر کاظمی، کفیل نخست وزیری که به استقبال او آمده بود، پرسید: "در غیبت من از بودجه محرمانه نخست وزیری برداشتی شده است یا خیر؟" مرحوم کاظمی جواب می‌دهد، چون اهالی و کسبه جنوب شهر می‌خواستند در این جشن ملی شرکت کنند و قدرت مالی نداشتند؛ ما از بودجه محرمانه شش هزار تومان برای چراغانی و مشارکت آنها در جشن عمومی پرداختیم. دکتر مصدق علیرغم اینکه برای مرحوم کاظمی احترام خاصی قائل بود، با تندی می‌گوید که این بودجه مملکت است نه محل چراغانی برای من، و همانجا کیفش را روی پایش می‌گذارد و دسته چک شخصی خود را در می‌آورد و یک برگ چک شش هزار تومانی صادر می‌کند و آن را به مرحوم کاظمی می‌دهد و می‌گوید این را همین امروز به جای مبلغی که از حساب برداشته‌اید، بگذارید.

باید بگویم درود به روح و شرف این مرد بزرگ و با اخلاق که شعور درک بیت المال و بودجه عمومی کشور را داشت. چه بر سر برخی آمده است که به جز بودجه عمومی از منبع دیگری برای امور شخصی خود هزینه نمی‌کنند، و با ظاهر سازی و عوام فریبی خود را متخلق به اخلاق و وجدان و عدالت و خدا و ..... نیز معرفی می‌کنند، در صورتیکه از هر گونه دخل و تصرفی در بیت المال کوتاهی نیز نکرده اند.





# فاصله نقش و نارضایتی اجتماعی

رضا تسلیمی طهرانی

بیانگر بی تمایلی و بی حوصلگی باشد، به آهستگی راه می روند و در سخنان خود به اشکال مختلف به جبر زمانه و عدم تطابق این شغل با جایگاه تحصیلی و اجتماعی شان اشاره می کنند. به بیان دیگر، آنها دائماً در حال «فاصله گرفتن از نقش خود» هستند و به هر طریق ممکن این پیام را مخابره می کنند که آنچه می بینید نقش مطلوب و دلخواه من نیست.

اما پرسش اینجاست که نتیجه چنین وضعیتی برای یک جامعه چیست؟ جامعه ای که بخش فراوانی از نیروهایش در جای خود قرار ندارند و مهمتر از آن دائماً در حال انکار و فاصله گرفتن از نقش خود هستند. نیاز به گفتن نیست که در این شرایط از یک سوی، چنین افرادی هر چه بیشتر در سرخوردگی و ناامیدی غوطه ور می شوند و از سوی دیگر، انتظارات مراجعان، مشتریان و مسافران نیز به نحو مطلوب برآورده نمی گردد و در نتیجه بر شکایت ها و نارضایتی اجتماعی عموم افراد جامعه افزوده می گردد. این وضعیت نتیجه سیاست گذاری های نادرست آموزشی، شغلی و اجتماعی است که در دهه های قبل انجام گرفته اند و نتایج نامبارک آنها امروزه تمام بخش های جامعه را تحت تأثیر قرار داده است. وضعیت نابسامان امروز حاصل جدی نگرفتن علوم انسانی، علوم اجتماعی، مدیریت و سیاستگذاری اجتماعی است. امید که اکنون شرایط دگرگون شود و سیاستگذاران امروز از بینش و قدرت درک حال و آینده جامعه برخوردار باشند.

«فاصله نقش» یکی از مهمترین مفاهیم رایج در جامعه شناسی است. بر اساس این مفهوم، فرد از نقش خود فاصله می گیرد و به اشکال و شیوه های مختلف این فاصله گیری را به نمایش می گذارد. به نظر می رسد اکنون به سبب شرایط ناگوار اقتصادی و اجتماعی این مفهوم از کاربرد وسیعی در جامعه ما برخوردار شده است. در شرایط امروز، بسیاری از افراد مجبور به انجام کارهای غیر تخصصی یا غیر دلخواه شده اند. از جمله این افراد می توان به جوانان تحصیل کرده ای اشاره کرد که با مدرک دکتری یا فوق لیسانس به دلیل عدم عرضه فرصت های شغلی تخصصی به منظور امرار معاش و پرهیز از الصاق انگ بیکاری به کارهایی چون رانندگی، فروشنده‌گی یا کارمندی روی آورده اند. چنین وضعیتی اکنون موجب شده است تا بخش قابل توجهی از این افراد دائماً درصدد اظهار و ابراز بی تمایلی خویش به انجام این مشاغل باشند. آنها می خواهند به مشتریان، مسافران یا مراجعان خود این پیام را برسانند که از سر ناچاری و به دلیل شرایط وخیم اقتصادی مجبور به انجام این کارها شده اند و گرنه هیچ گونه علاقه ای به انجام آنها ندارند و شأن و جایگاه آنها فراتر از انجام چنین مشاغلی است. چنین انتقال پیمای غالباً از طریق هم کلامی و هم صحبت شدن با مشتری، مراجع یا مسافر و بیشتر از آن از طریق زبان بدن و نمادهای غیر کلامی انجام می شود. به عنوان مثال، آنها معمولاً صورت و بدن خود را به نحوی نمایش می دهند که





# WFP



## اطلاعیه مطبوعاتی برنامه جهانی غذا (WFP) برنامه جهانی غذا از کمک دولت جمهوری فدرال آلمان برای حمایت از پناهندگان در ایران استقبال می نماید.

بین المللی و همکاری چند جانبه نیاز داریم. با چنین روحیه همکاری است که دولت آلمان کمکهای مالی خود به برنامه جهانی غذا سازمان ملل را جهت حمایت از مهاجرین افغان در ایران با یک میلیون یورو دیگر افزایش داده است.

جمهوری اسلامی ایران با حدود ۹۸۰,۰۰۰ پناهنده افغان و عراقی ثبت شده در کشور چهارمین کشور پناهنده پذیر در جهان است. برنامه جهانی غذا از اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، زمانیکه اولین گروه پناهجویان از افغانستان و عراق وارد ایران شدند کمک های غذایی خود را به پناهندگان آغاز نمود. برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد از طریق تلاش برای تحقق اهداف توسعه پایدار به نجات جان انسان ها در شرایط اضطراری و تغییر زندگی میلیون ها نفر می پردازد. این سازمان در بیش از ۸۰ کشور در سراسر دنیا به انسان های گرفتار در درگیری و بلایای طبیعی امداد غذایی نموده و برای دستیابی به فردایی بهتر پایه ریزی می نماید.

برای اطلاعات بیشتر در خصوص فعالیت های برنامه جهانی غذا در ایران، به تارنمای اختصاصی ما برای ایران مراجعه نمایید:

[www.wfp.org/countries/iran](http://www.wfp.org/countries/iran)

ما را با نشانی [WFPIran@](mailto:WFPIran@) در توئیتر دنبال کنید.

برای اطلاعات بیشتر، خواهشمند است با [dara.darbandi@wfp.org](mailto:dara.darbandi@wfp.org) تماس حاصل نمایید.

دارا دربندی، برنامه جهانی غذا - تهران

تلفن: +۹۸ ۲۱ ۲۲۷۹۴۰۶۰ موبایل: +۹۸ ۹۱۲ ۳۰۸۴۱۴۷

تهران - برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد (WFP) از کمک تکمیلی یک میلیون یورویی (تقریباً معادل ۱/۱ میلیون دلار) دولت جمهوری فدرال آلمان به منظور حمایت از آسیب پذیرترین پناهندگان افغان و عراقی ساکن مهمانشهرها در جمهوری اسلامی ایران، استقبال می نماید.

برنامه جهانی غذا این مبلغ را صرف تأمین کمک های نقدی و غذایی برای پاسخگویی به نیازهای مبرم خانواده های پناهنده خواهد نمود. کمک های نقدی پناهندگان را قادر میسازد تا مواد غذایی را طبق میل و ذائقه خود تهیه کرده و در رژیم غذایی خود تنوع ایجاد نمایند. همچنین، اقتصاد محلی به ویژه در بازارهای اطراف مهمانشهرها رونق بیشتری پیدا خواهد کرد.

نگار گرامی، نماینده برنامه جهانی غذا در ایران گفت: "دولت و ملت آلمان بطور مداوم از سال ۲۰۱۴ میلادی ما را حمایت کرده اند. افراد تحت پوشش کمکهای این سازمان در ایران که بسیاری از آنان خانوارهای زن سرپرست می باشند، تنها به کمکهای برنامه جهانی غذا جهت رفع نیازهای غذایی خود اتکا می کنند." وی همچنین افزود: "تداوم حمایت مستمر، امکان کمک بدون وقفه را برای این سازمان فراهم می نماید و بدین خاطر ما بی نهایت از کشور آلمان قدردانی می کنیم."

جمهوری فدرال آلمان در اوایل سال جاری نیز یک میلیون یورو به پروژه کنونی برنامه جهانی غذا اهداء نموده که با احتساب کمک جدید، کشور آلمان به عنوان برترین کشور اهداء کننده این سازمان در ایران در سال ۲۰۱۸ بشمار می رود. میسائیل کلور-برشتولد، سفیر آلمان در ایران اظهار داشت: "اگر بخواهیم با چالش های مهاجرت کنار بیاییم به دیدگاه





## آیامی دانید کدام کشور بیشترین درصد خلبانان زن را داراست؟

بر اساس گزارشی که نشریه فوربس در ماه سپتامبر سال جاری منتشر کرده است، کمتر از شش درصد از خلبانان هواپیمایی در سراسر جهان زن هستند. این به این معنی است که فقط یکی از هر بیست پرواز شما، توسط خلبان زن هدایت می‌شود. بیشترین تعداد خلبان زن را کشور هند دارد. ۱۳ درصد از خلبانان در کشور هند زن هستند. این در حالی است که هند بدترین کشور در میان کشورهای گروه ۲۰ برای زنان شناخته شده است. یکی از مهمترین دلایلی که در این گزارش آمده این است که حرفه خلبانی یکی از معدود حرفه‌هایی در کشور هند است که بدون شکاف جنسیتی است. از آنجایی که درآمد خلبانان توسط توافق نامه‌های اتحادیه تعیین می‌شود و براساس ترکیبی از ساعت پرواز و سنوات است، در قراردادهای جایی برای تعصب جنسیتی وجود ندارد. در نتیجه، زنان جوان هندی حرفه خلبانی را حرفه‌ای می‌دانند که به آن‌ها ارزش بیشتری می‌دهند و منصفانه به آن‌ها پرداخت می‌شود.





## متلك انداختن تفریح نیست جرم است!



مطابق ماده ۶۱۹ قانون مجازات اسلامی هر کس در اماکن عمومی یا معابر متعرض یا مزاحم اطفال یا زنان بشود یا با الفاظ و حرکات مخالف شئون و حیثیت به آنان توهین نماید به حبس از ۲ تا ۶ ماه و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.



# زانوی ضربدري

دکتر حبيب رشادي جراح و متخصص ارتوپدي  
تروما و آسيب هاي ورزشي و فلوشيب جراحی  
زانو و آرتروسکوپي

## ژنووالگوم يا زانوي ضربدري يا زانوي ايکس:

در اين حالت زانوها بهم چسبيده ولي پاها از هم فاصله دارند  
که منجر به شکل گيري حرف X ميشود.

## انواع پای ضربدري:

- ۱- پای ضربدري فیزیولوژیک: اين حالت پس از اين که  
کودک به ۷ الي ۸ سالگی ميرسد، بدون هيچگونه مداخله  
درماني و خودبخود برطرف می گردد.
- ۲- پای ضربدري پاتولوژیک : متعاقب بيماری راشيتيسم،  
چاقی و وزن زياد ايجاد می شود.

## تشخيص ژنووالگوم (پای ضربدري):

تشخيص اين حالت با معاینه باليني، بررسی الگوی راه رفتن  
و ايستادن، تعيين میزان قد و بررسی وضعیت تراز و تقارن پاها  
تأیید می گردد. اگر حالت ضربدري زانوها تا ۷ سالگی  
خودبخود اصلاح نشود باید رمان انجام گیرد.

## درمان زانوي ضربدري:

در ابتدا باید علت های زمينه ای مثل اختلالات تغذيه ای را  
که ميتواند شامل تجویز ویتامین دی (D) و ویتامین سی (C)  
باشد اصلاح کنیم. در ضمن تقویت عضلات اطراف زانو و لگن  
و فیزیوتراپی بسیار مفید است. اختلالات پا مثل صافی کف پا  
(Flat Foot) باید اصلاح شود. آب درماني مثل تمرينهای  
ورزشی در آب استخر، استفاده از توپ ارتوپدي، اسکات نیمه،  
واستپ آب در جهت تقویت عضلات در ژنووالگوم ميتواند  
بسیار کارساز و مفید باشد. جراحی در ژنو والگوم يا پای  
ضربدري ايکس و درمان مواردی از پای ضربدري که  
خودبخود برطرف نگردد، جراحی خواهد بود.



# نکاتی برای زندگی با هوای آلوده

دکتر پیام آزاده متخصص رادیوترابی آنکولوژی دانشیار دانشگاه  
علوم پزشکی شهید بهشتی

- آلودگی هوای نامی تواند مانعی برای لذت بردن از زندگی باشد.
- داشتن اطلاعات روزانه از شاخص کیفیت هوا بسیار ضروری است.
- استفاده از ماسکهای استاندارد در صورت لزوم ماندن در بیرون از خانه توصیه می شود.
- نگه داشتن گیاهان در خانه برای تمیز کردن هوای اطراف مفید است. گیاهان می توانند هوای اطراف خود را از آلاینده های محیطی مانند: حشره کش ها، دی اکسید کربن، منواکسید کربن، مواد شیمیایی حاصل از مواد شوینده، ایف پخش شده در هوا و همچنین قارچ ها، باکتری ها و دود حاصل از توتون پاک کنند.
- هرگز پنجره های خانه و یا اتومبیل در هنگام هوای آلوده نباید باز شود. آلودگی هوا در هر حال به داخل فضاهای بسته نشت می کند اما باز کردن پنجره ها به این اتفاق دامن می زند.
- در صورت افزایش ذرات معلق  $PM_{2.5}$  باید وعده های غذایی سبک را به جای غذاهای سنگین انتخاب کنید.
- استفاده از اسپری بینی برای تمیز کردن داخل بینی در صورت خروج از منزل لازم است.
- اگر شما مبتلا به آسم یا هر گونه بیماری تنفسی دیگر هستید، داروهای خود را هنگام خروج از منزل حتما به همراه داشته باشید.
- در صورت اجبار به رانندگی در هوای آلوده در جاده ها، با سرعت کم برانید تا از حادثه های احتمالی ناخوشایند جلوگیری شود.
- در ساعت های شلوغ در خیابان ها رفت و آمد نکنید.
- اگر مستعد بیماری های قلبی هستید، در منزل بمانید چون احتمال حمله قلبی در آلودگی هوا بالاتر می رود.
- از وسایل نقلیه عمومی استفاده کنید.
- از فعالیت های ورزشی در فضای باز به طور جدی خودداری کنید.
- نوشیدن مایعات به ویژه آب در شرایط آلودگی هوا باعث شست و شوی دستگاه گوارش می شود و آلودگی را از بین می برد.
- میوه ها و سبزیجات، شیر، ویتامین های آ، ث و E باید در هوای آلوده در رژیم غذایی قرار گیرند.
- سیگار را به کلی فراموش کنید.



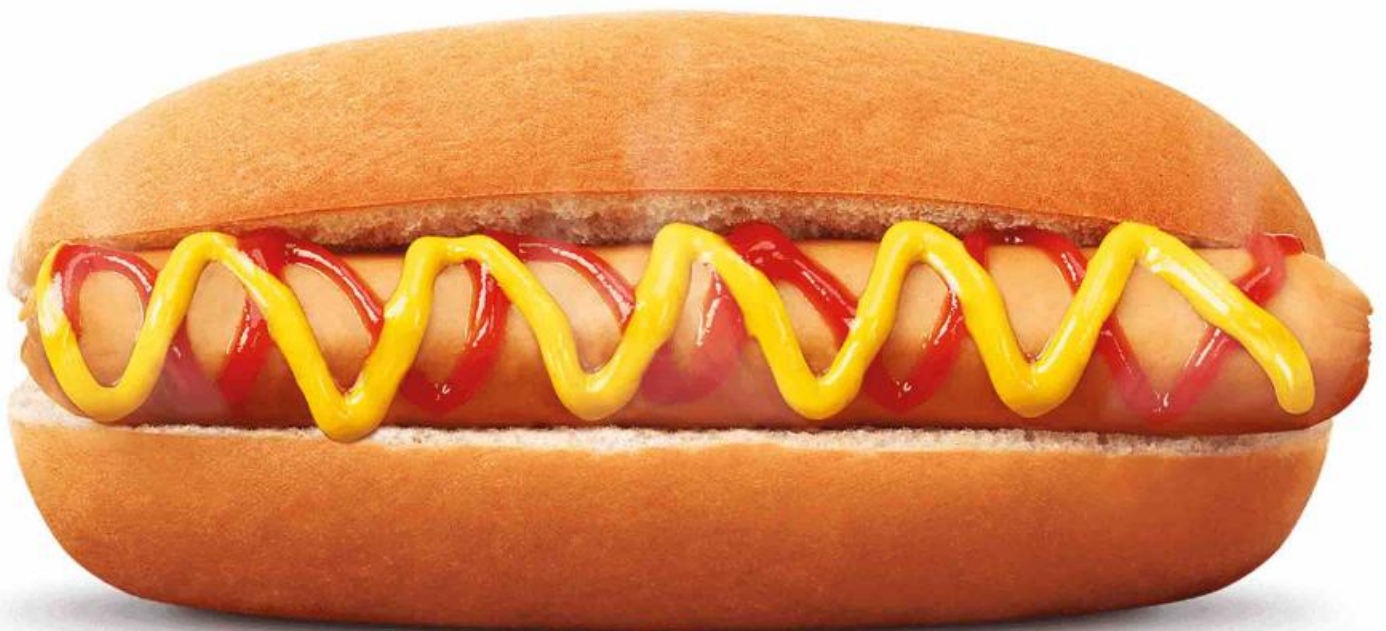
# افزایش خطر سرطان پستان با مصرف هات‌داگ و همبرگر

دکتر فاطمه رجبی پور، فوق تخصص خون و آنکولوژی | عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

گوشت فرآوری شده به گوشتی گفته می‌شود که به آن نمک افزوده شده، با روش‌های مختلفی حفظ شده، تخمیر شده، دودی شده یا با مواد دیگری مخلوط شده تا انواع سوسیس، هات‌داگ، ژامبون، بیکن یا گوشت نمک‌سود شده حاصل شود. تحقیقات قبلی نشان می‌دهد که مصرف گوشت‌های فرآوری شده به تحریک تومورهای روده، پروستات و پانکراس منجر می‌شود. اما مطالعات اخیر حاکی از آن است که مصرف این نوع گوشت‌ها خطر ابتلا به سرطان پستان را نیز افزایش می‌دهد، بنابراین بدیهی است که کاهش مصرف گوشت فرآوری شده برای پیشگیری از سرطان پستان مفید است. افزودنی‌های غذایی مانند نیترات و نیتريت که به گوشت‌های فرآوری شده اضافه می‌شود همراه با چربی اشباع، کلسترول و نوع آهن موجود در پروتئین‌های حیوانی از عوامل مؤثر در افزایش خطر سرطان به شمار می‌روند. در سراسر جهان سرطان پستان شایع‌ترین سرطان زنان و دومین علت مرگ و میرهای سرطانی است. به گزارش روزنامه دیلی میل، بر اساس طبقه‌بندی آژانس بین‌المللی تحقیقات سرطان (IARC) گوشت قرمز یک سرطان‌زای احتمالی برای انسان و گوشت قرمز فرآوری شده سرطان‌زایی حتمی برای انسان به شمار می‌رود.

متخصصان علوم پزشکی در دانشگاه هاروارد در خصوص مصرف برگرها و هات‌داگ‌ها هشدار دادند که این مواد خوراکی خطر ابتلا به سرطان پستان را در زنان افزایش می‌دهد. تأثیر مصرف گوشت فرآوری شده مدتی طولانی است که بر انواع سرطان‌های پانکراس، پروستات و روده مشخص شده است اما این مطالعه به طور مستقیم ارتباط آن را با تومورهایی که در پستان شروع به رشد می‌کنند، نشان می‌دهد. بر اساس تجزیه و تحلیل‌های صورت گرفته بر ۲۸ مطالعه قبلی، زنانی که بیشتر گوشت‌های فرآوری شده مصرف می‌کنند ۹ درصد بیشتر در معرض خطر ابتلا به سرطان پستان هستند، اما هیچ خطری بیشتری برای افرادی که گوشت قرمز فرآوری نشده مانند: گوشت گاو، گوساله، گوسفند و بره مصرف می‌کنند، وجود ندارد.

صندوق تحقیقات جهانی سرطان نسبت به قطع مصرف گوشت قرمز توصیه کرده است. اما سرویس سلامت همگانی انگلیس (NHS) اعلام کرده افرادی که قادر به قطع کلی مصرف گوشت قرمز نیستند، باید سعی کنند تا حد مجاز روزانه ۷۰ گرم که معادل نیمی از یک برگر یا یک سوسیس است از گوشت قرمز مصرف کنند. سازمان‌های بهداشتی ایالات متحده آمریکا اما هیچ محدودیت خاصی را در این زمینه پیشنهاد نکرده‌اند.





# گذاشتن عکس و فیلم از کودکان یک نوع سوء استفاده جنسی است

دکتر مه‌ری نجات، متخصص اعصاب و روان، پژوهشگر حوزه آسیب‌های اجتماعی و مدرس دانشگاه تهران

والدین عزیز توجه بفرمایید، متأسفانه در بعضی برنامه‌ها از شما در خواست می‌شود فیلم و عکس از فرزندتان تهیه کنید، همه جا بفرستید و لایک بگیرید. این خود یک نوع سوء استفاده جنسی است. شاید شما فکر می‌کنید سوء استفاده جنسی فقط به معنی تجاوز به کودک است در صورتی که بیشترین تجاوز به صورت احساسی است. وقتی شما عکس و فیلم فرزندتان را در جاهای مختلف به نمایش می‌گذارید در واقع راه سوء استفاده را باز می‌کنید. و علاوه بر آن کودک را تشویق می‌کنید به راحتی خود را در معرض سوء استفاده قرار دهد و از طرفی با توجه به رشد شخصیت بین سن ۳ تا ۸ ساله باعث می‌شود شخصیت نمایشگری در کودک شکل بگیرد. ببینید تا چه حد با یک کار به ظاهر لذت بخش به فرزندتان خود آسیب می‌زنیم. مراقب فرزندتان باشید!!!!





# نگاه اجمالی به رویدادهای هنری جامعه

آرزو مظلوم ساکی | کارشناس  
مدیریت امور فرهنگی

بررسی رویدادها، معضلات و مشکلات هنری جامعه از جمله مباحثی است که کمتر به آن پرداخته شده و یا به عبارتی از ارزشگذاری کمتری در سطح جامعه برخوردار است. فقدان و یا کمبود فضاهای مناسب هنری - فرهنگی در سطح استان ها در قالب معرفی و شناخت صنایع هنری قومیت های مختلف به مردم، یکی از مواردی است که کمتر به آن پرداخته شده. خوشبختانه، به دلیل وجود خرده فرهنگ های بسیار در کشور، ما شاهد سنت ها، آداب و خصلت های ویژه قومیت های متفاوتی هستیم که هر یک نشانگر فرهنگ و هنر سرزمینمان هستند که بایستی با ایجاد فضاهای مناسب جهت ارائه آن ها و حتی معرفی آثار باستانی آن ها ارزشگذاری کنیم.





معرفی صنایع دستی هر شهرستان از جمله قلمزنی، میناکاری، سفالگری، خاتم کاری، منبت کاری، چرم دوزی، فیروزه تراشی و حتی موسیقی محلی هر استان باعث شناخت و آگاهی هر چه بیشتر مردم نسبت به هم‌نوعان خودشان می‌شود. متأسفانه، عموم همچنان آگاهی چندانی از موسیقی‌های محلی - قومیتی و حتی آشنایی با سازهای اصیل ایرانی که هنوز در برخی مناطق و نواحی دورافتاده استفاده می‌شوند، ندارند. درواقع، موسیقی اصیل ایرانی یکی از میراث فرهنگی و معنوی تاریخ است که همواره از نسلی به نسل دیگر جریان یافته.

معرفی موسیقی نواحی ایران در فضاهای مناسب فرهنگی زیر نظیر ارگان‌های مربوطه با هزینه‌های عادلانه و نه در حد قیمت‌های گزاف سالن‌های کنسرت می‌تواند برای عموم مردم صورت گیرد که البته در چند سال اخیر البته نه بصورت مداوم بلکه گاهی اوقات شاهد اجراهای موسیقی محلی در برخی پارک‌های پایتخت بوده‌ایم، از جمله اجرای موسیقی محلی لری، بختیاری و بجنوردی که در اینجا قابل ذکر است. رویداد هنری دیگری که بیانگر فرهنگ ما می‌تواند باشد صنعت سینما و نمایش است. سینما در گذشته به نسبت موسیقی در ایران، از کارایی بسیار بهتری برخوردار بود. از پرحرفی‌های نمایشنامه‌های خیابانی گرفته تا نقش آفرینی بر پرده سینما. ذوق بازیگران پر توان در بیان اندیشه‌های جاری مردم و مسائل اجتماعی، نقل قول محافل مردمان کوچک و بازاری بود که پس از یک روز سخت کاری، شبانه به سینماهای شهر هجوم می‌بردند. شاید به نوعی سیرک بزرگی از بازنمایی رویداد‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و رفتاری مردمانی بود که سرگرمی‌هایشان حتی به انگلستان دست هم نمی‌رسید. امروزه مخاطب سینما با نگاه تحلیل‌گری به تماشای فیلم می‌نشینند. مخاطب سینما با قدرت تحلیل، نوع فیلم را بر اساس تجاری و یا هنری بودن آن سنجیده و به عناصر تولید آن از قبیل سوژه و ایده با نگاه موشکافانه‌ای می‌نگرد.

گفته شده موسیقی هنری انتزاعی است، اما سینما هنری است برخاسته از واقعیت. درواقع، توهمی از واقعیت است. سینما می‌تواند با استفاده از نشانه‌شناسی، الگوهای سمبلیک و زبان شناسی، مخاطب را به درک محتوی فیلم فراخواند. سینما از ترکیب گفتار، نشانه، تصویر و نمایش می‌تواند به بازنمایی اتفاقات برخاسته از دنیای واقعی بپردازد. حال آنکه موسیقی تنها با صوت به کل هویت جامعه جان می‌بخشد. به عبارتی دیگر تمامی هنرها، یک هدف واحد را از دیرباز تا امروز دارا هستند و آن بیان اندیشه با عناصر هنر (رنگ، صوت، تصویر، بافت، نقش، و ...) است. رفتار تماشاگران سینما و آنان که برای تماشای یک اجرای موسیقی آمده‌اند در برابر صحنه‌های مختلف فیلم‌های سینمایی و یا نوع اجرای موسیقی که در بعضی لحظات به صورت دست‌زدن‌ها و فریادها تظاهر می‌کنند، نشانه وجود خصوصیات روحی مشترک است. اینگونه خصوصیات آن‌ها را وادار می‌نماید که هنگام تماشای یک صحنه، با هم ابراز شادی کنند و یا خشم و نفرت را نشان می‌دهند. این پیوند و متحد شدن از لحاظ روحی، فکری و حتی عقیدتی را صنعت سینما و موسیقی به راحتی می‌توانند ایجاد کنند. بنابراین، ارگان‌ها افراد و هنرمندان و سازمان‌های مربوطه بایستی در تولید و ساختار نوع آثار که بصورت روزانه در سبد خوراک هر فرد قرار می‌گیرد، دقت لازم را به عمل آورند و رویدادهای هنری و صنعت آن را دستکم قلمداد نکنند.

فلسفه هنرها مجموعه‌ای از زیبایی‌شناسی، نشانه‌شناسی و واقعیت‌شناسی فرهنگ مردم جوامع، در غالب سرگرمی، لذت، ذوق، نبوغ و استعدادی است که با عناصر آن برآورده شده و بیان می‌شود. هنر، توانایی بیان تلخ‌ترین وقایع جامعه را با گفتار طنزآمیز به شکل تفریح و سرگرمی، همراه با شکوفایی ذوق و قریحه دارد و همین ویژگی موجب ارزشمندی این رویداد مهم فرهنگی شده است. به همین علت اثرگذارترین شاخه فرهنگی است که در اذهان افراد باقی می‌ماند.



# در یک گروه بزرگ تعلیمی فرقه‌ها چه اتفاقی می‌افتد؟

برنامه‌وی کارآیی دارد. همه چیز بستگی به افراد دارد تا اطاعت کرده و بیشترین منفعت را از آن ببرند. در این جلسه افرادی که از قبل تعلیم گرفته‌اند، شرکت می‌کنند تا بعنوان یک "الگو" یا "مدل" عمل نمایند. آنها کف می‌زنند و با همان زبان خاص رهبر صحبت می‌کنند، نظرات تایید آمیزی اظهار می‌دارند، و مدل‌هایی برای مشتریان جدید می‌شوند تا خود را با آنان منطبق نمایند. اغلب مشتریان جدید از حضور این افراد بی‌اطلاع هستند و ناخودآگاه شروع می‌کنند تا زبان و برخورد خود را با الگوها انطباق دهند. زمانی که این افراد در جلسه صحبت می‌کنند، تشویق می‌شوند و برایشان دست زده می‌شود. اینجا مشتریان جدید می‌فهمند که چگونه مربی نظرات را ارزش گذاری و رده بندی می‌کند. در روز دوم، بر روی القا کردن تدریجی فلسفه جدید، تمرکز می‌شود. این ارگانها ادعا می‌کنند که شما خود باعث هر آنچه که بر سرتان آمده است، هستید. آنان معمولاً از واژه‌های "قابل اتکا" و "مسئول" ولی نه به معنی معمولی آنها استفاده می‌کنند. این مربیان احساس گناه و ترس را در افراد ایجاد می‌کنند و به آنها اعلام می‌کنند که روند زندگی شما درست نیست و در همان حال راهی را به آنها نشان می‌دهند که هدف گروه را تأمین می‌کند. روز سوم، معمولاً اختصاص به تمریناتی دارد که در آنها از شرکت کنندگان خواسته می‌شود، تا تمامی ناکامی‌های زندگی خود را از کودکی به یاد آورند. در پایان روز سوم، شرکت کنندگان به لحاظ روانی باز شده‌اند. روز چهارم، روزی است که در آن بیشترین مشارکت گروهی اتفاق می‌افتد، و مربی شروع به تغییر قیافه دادن از یک ارباب سختگیر به یک پدر و مادر مهربان، دوست داشتنی و با محبت می‌کند و از شما می‌خواهد دوره بعدی آموزشی را بخرید. روز پنجم، که روز سبکی است مخصوص استراحت و ناهار است. کوشش بسیاری جهت وادار نمودن افراد برای خرید دوره بعدی که گرانتر است، صرف می‌گردد. در پایان این روز معمولاً یک سوپرایز تدارک دیده می‌شود که دوستان یا خانواده خارج از انتظار در جلسه ظاهر شده، به فارغ التحصیل تبریک بگویند. آنچه که برای افراد شرکت کننده در این قبیل جلسات اتفاق می‌افتد، این است که افراد سرشار از هیجان و تناقض بیش از حد می‌شوند، که نمی‌توانند آن را یکجا هضم کنند. بسیاری از افراد ادعا کرده‌اند که اگر آنها از پیش شدت و عمق نفوذ روانی برخی از این تمرینات را می‌دانستند، هرگز این برنامه‌ها را نمی‌خریدند و به جلسات تمرینی مربوطه نمی‌رفتند. این برنامه‌ها و جوه جدید و تنظیم شده تکنیک‌های نفوذ اجتماعی و روانی هستند، که مردم را بدون داشتن حق انتخاب و آگاهی تسلیم و اطاعت پذیر می‌کنند و در راستای اهداف فرقه حرکت می‌دهند. به عبارتی دیگر، اینجا تجاوز ذهنی صورت می‌گیرد و ذهن و روان و جسم افراد استثمار می‌شود، پس؛ باید نگران فعالیت‌های فرقه‌ای بود و با قوانین محکم و پیشگیرانه از جامعه محافظت کرد.

دکتر "مارگارت سینگر" متخصص روانشناسی و استاد دانشگاه کالیفرنیا می‌گوید: "بنا بر حکم دادگاه فدرال من در جلسات تعلیمات آگاهی بخش شش گروه بزرگ شرکت کردم و با ده‌ها نفر که در این جلسات، و برنامه‌های دیگر نظیر کنترل ذهن، سیلوا، تمرکز مستقیم و همچنین در برنامه‌های بیشمار دیگری که در حال حاضر در دسترس هستند، مصاحبه کرده‌ام. من دستورالعمل‌های تعلیمی و ویدئوهایی را که جهت آموزش مربیان استفاده می‌شوند، مطالعه نموده، با تعدادی از مربیان نیز به گفتگو نشستیم. من همچنین برای افراد متعددی که از بنگاهها جهت فروش این آموزش‌ها شکایت کرده بودند، کار کردم. این افراد یا بازماندگان آنان در دعاوی خود مدعی شدند، که آنها به واسطه برنامه‌های خاصی آسیب دیده‌اند. دکتر "مارگارت سینگر" طبق تقاضای وکلا از دادگاه به عنوان ناظر در برنامه‌های مربوطه شرکت کردند. ایشان دریافتند که این برنامه‌ها با بیان عالی و ساختار استاندارد تهیه شده بودند. افراد به لحاظ روانی و هیجانی برانگیخته شده بودند و عده‌ای از شدت هیجان زاری کنان بر کف سالن می‌افتادند. آسیب‌ها و صدماتی که افراد در اثر این برنامه‌های آموزشی می‌گیرند، از خودکشی گرفته تا بستری شدن در بیمارستان‌های روانی؛ می‌باشد. تعدادی از آنها نیز هنوز بعد از ده سال از زمان تخریب روانی شان در خلال یا بلافاصله بعد از آموزش‌ها در بیمارستان به سر می‌برند. این برنامه‌ها که مقرر است برای حداقل چهار روز و معمولاً پنج روز برقرار باشند، از آنها با عنوان سمینار یاد می‌شود و بسیار شبیه به دوره‌های خاص آموزشی کالج‌ها هستند. مربیان برنامه‌ها عموماً از شرکت کنندگان تعهد می‌گیرند که آنها به هیچ کس حرفی در خصوص پروسه‌هایی که اتفاق می‌افتد، نزنند. آنان می‌گویند که گفتن این مطلب که خودتان چه تجربه‌ای داشته‌اید، برنامه‌ها را برای دوستان، خانواده و همکاران وقتی بخواهند خودشان در آنها شرکت کنند، خراب خواهد کرد. یعنی، وقتی به دیگران می‌گویید که برنامه‌ها زندگی خودتان را دگرگون کرده است، در خصوص محتوای واقعی مبهم صحبت کرده و تصویری مبهم ارائه می‌نمایید، ولی در خصوص اینکه جلسات چقدر می‌تواند برای برخی افراد هیجانی باشد صحبتی نکنید. به دلیل همین قولی که گرفته می‌شود، خریداران و شرکت کنندگان در این سمینارها بدون هیچ گونه اطلاعات قبلی در خصوص تنش‌های روانی، اجتماعی و برخی اوقات جسمی این برنامه‌ها، وارد آنها می‌شوند.

در روز اول معمولاً به افراد نشان داده می‌شود که قدرت مطلق "سرکرده" است. سرکرده گروه که اغلب برگزار کننده سمینارها می‌باشد، "مربی" خوانده می‌شود. وی بلافاصله کنترل جلسات را با برخوردی که نشان دهنده این است که او فردی قدرتمند و مسئول است و هیچ کس نباید به او اعتراض کند یا گفته‌هایش را به چالش بکشاند، به دست می‌گیرد. مربی ادعا می‌کند که



# پاپ، سیاه نمی‌شود!

علی سعادت‌مند

تعلق خاطرشان به یک عکس بخصوص، برای مخاطب روشن می‌شود، بی آنکه نیازی به توضیح و انتقال اطلاعات از طریق گفتگوهای طولانی و دیالوگ داشته باشد. به عنوان مثال، شباهت جالب پدر خانواده به پوستر بزرگی از (مورگان فریمن) یا تصویر دختر قایقران بر دیوار اتاق پسر خانواده که می‌خواهد به هر قیمتی شده خود را از راه دریا به عشقش برساند و آلبوم شخصی عکس پدر خانواده که در آن عکس (مارتین لوتر کینگ) در کنار (بخشو) نوحه خوان مشهور ناحیه بوشهر دیده می‌شود، از نمونه های کارکرد عکس در فیلم است. در همین راستا، در فیلمبرداری هم نماهای "اینسرت" اکستریم کلوز درست و به جا از عکس ها در راستای داستان فیلم و کارکرد عکس ها گرفته شده است. در نماهای «مدیوم شات» داخلی در خانه هم، عکس های روی دیوار در قاب بندی، کارکرد نسبتاً خوبی دارد. در سکانس انتخاب پاپ جدید واتیکان که فصل مشترک هر سه اپیزود در فیلم است، عناصر صحنه کارکرد دراماتیک دارند. تنظیم تلویزیون در شلوغی حیاط موقعیت طنزی ایجاد می‌کند که به شکل گیری کامل سکانس کمک می‌کند.

پاپ فیلمنامه ای جلوتر از کارگردانی دارد. نقاط ضعف کارگردانی باعث شده که فیلم (فضا) نسازد، دکوپاژ متفاوتی از فیلمساز در حرکت های دوربین و قاب بندی و نماها شاید می‌توانست به جنس و بافت محلی فیلم کمک زیادی کند، و کارگردانی با دوربین و تصاویر بهتر، به ساخته شدن فرم و فضای رئال قصه کمک بیشتری کند. در نهایت "پاپ" که محصول سال ۱۳۹۲ است، از ساخته ی بعدی فیلمساز "تیک آف" جلوتر است، و در قصه، بهتر عمل کرده است. اما اینکه چرا ساخته ی بعدی فیلمساز به فیلمی مثل "تیک آف" میرسد که نه قصه دارد و نه فرم، مسئله اصلی است. سیر نزولی فیلمساز در ساخت فیلم سومش که در آن نه از بافت قدیمی جنوب خبری هست و نه از بازیگران محلی، (در حالی که این فیلم هم در جنوب ساخته شده است) و فیلمنامه ای که ابدا قصه ندارد، حاکی از این است که عبدی پور هم شاید نتوانست خود را جدای از فیلم های تجاری مرسوم این روزهای سینمای ایران نگه دارد و راه خودش را برود. "پاپ"، علی رغم نکات مثبتی که در خود جای داده، به علت گمنامی، حتی چند سال بعد از ساخت، در زمان اکران مهجور مانده است. پاپ "فیلمی است درباره ی اقلیت، که خود نیز مشمول همین اقلیت شده است.

"پاپ" فیلمی سه اپیزودی که سعی در بومی شدن دارد، روایتگر سه قصه مجزا در بستری مشترک است، که هر سه در شب معرفی (پاپ) جدید به هم مرتبط می‌شوند. از نظر (فرم)، فیلم عقب تر از فیلمنامه است. فیلمساز، سرنوشت شخصیت های قصه ی خود را به انتخاب پاپ بعدی گره زده است. طنز تلخ دیالوگ ها از نکات نسبتاً خوب فیلمنامه محسوب می‌شود. به طور مثال، لحظه ای که شخصیت پدر درباره میزان اهمیت سیاه پوست بودن پاپ جدید با شور و حرارت حرف می‌زند، دوستش در جواب می‌گوید "سیاهی (اوباما) شما را رو سفید نکرد." ایده اصلی فیلم، درباره اقلیت سیاه پوست در جنوب ایران و مشکلات آنهاست. قصه ی فیلم، در سکانسی که پدر متوجه می‌شود که دخترش به خاطر رنگ پوستش، دختر دیگری را سر قرار با پسر مورد علاقه اش می‌فرستد، فیلم به سمتی می‌رود که به جای کلیشه همیشگی "پدر" در سینمای ایران، می‌تواند پدری متفاوت را در ذهن مخاطب تعریف کند. کارگردان در ساخت هر اپیزود، که قصه ای مجزا، با کاراکترهایی مشترک را روایت می‌کند، به طور جداگانه کار کرده و این در حالی است که هر سه داستان، بستری مشترک در پایان هر اپیزود دارند. اما دوربین در راستای ساخت شخصیت ها به خصوص پدر خانواده، حساسیت و نوع ارتباط با دخترش در نماهایی با قاب بندی های بسته و تصاویر کلوز، نسبت به سایر تصاویر فیلم خوب کار کرده، اما در نماهای (مدیوم شات) و ساختن فضای محلی موجود در فیلم، چندان موفق نیست.

تصویربرداری با دوربین روی دست، چه در نماهای داخلی و چه در کوچه و خیابان های محله های قدیمی بوشهر، ابدا در فضا سازی از شهر و خانه ها راهگشا نیست، این در حالی است که قصه و بازی ها جلوتر هستند و فیلمبرداری درست و بهتر می‌توانست کمک زیادی به ساخت فیلمی اپیزودیک با ایده ای خوب کند. استفاده از بازیگران محلی به جای سلبریتی های موجود در سینمای ایران که فقط باعث فاصله افتادن میان قصه و مخاطب می‌شود (برخلاف فیلم "تیک آف"، ساخته دیگر عبدی پور) نقطه قوت فیلم به حساب می‌آید. این نکته، اصطلاحاً بازی ها را یکدست نشان می‌دهد و بدون خودنمایی به همراهی مخاطب با اپیزودها کمک می‌کند.

فیلم، سرشار از لحظاتی شیطنت آمیز و احساسی است که عامل پیشبرنده آن، یک عکس خاص و نسبت شخصیت ها با آن عکس است. به طوری که بیم وامید، آرزو و عشق کاراکترها با



در قرن گذشته، سنگاپور دچار فلاکت و بدبختی بود. فقر، بیماری، فساد، جرم و جنایت بیداد می کرد. مناصب دولتی به کسانی که بالاترین قیمت ها را پیشنهاد می کردند، فروخته می شد. پلیس، دخترکان را برای روسپی گری می ربود و درآمد سارقان و خودفروشان را با آنان تقسیم می کرد. فرماندهان ارتش، زمین ها و برنج زارها را احتکار کرده بودند. قضات، احکام خود را می فروختند. همه می گفتند اصلاحات ناممکن است، اما من به معلمان روی آوردم؛ آنان در فلاکت بودند. به آن ها بالاترین حقوق ها را پرداختم و به ایشان گفتم: "من مؤسسات دولتی را می سازم و شما برای من انسان بسازید و اینگونه بود که سنگاپور به کشوری متمدن و قدرمند تبدیل شد."

لی کی وان یو- بنیان گذار سنگاپور جدید







# UNEP



## توصیه برنامه محیط زیست سازمان ملل به همگان

- هر نفر یک روز در هفته از رژیم غذایی گیاهی استفاده کرده و گوشت نخورد، با اینکار میزان "کاهش تولید گازهای گلخانه ای" توسط هر نفر تقریباً برابر است با بیرون نیوردن خودرو از منزل به مدت یک ماه.
- بلیت سفرهای خود را نه کاغذی بلکه الکترونیکی تهیه کنید، اینکار در کاهش قطع درختان مؤثر است.
- لوله های دارای نشستی تعمیر و بهسازی شوند. هر نفر تنها با تعمیر یک لوله آب، سالیانه در میانگین جلوگیری از هدر رفت حدود ۴۰ هزار لیتر "آب در دسترس" سهیم می شود.
- لامپ های کم مصرف جایگزین لامپ های معمولی شوند تا به ۷۵ درصد صرفه جویی در مصرف انرژی برق کمک کنیم.
- وسایل الکترونیکی کهنه را دور نینداخته بلکه بازیافت کرده و از قطعات آنها استفاده کنیم.
- هر فعالیت ممکن را از طریق اینترنت، تلفن و وسایل الکترونیکی و ارتباطی انجام دهیم تا تردد غیرضروری (به خصوص با خودرو شخصی) صورت نگیرد.

- برای آب آشامیدنی به جای بطری های یک بار مصرف پلاستیکی از قمقمه و بطری های دائمی استفاده کنیم.
- شیشه و آلومینیوم را از سایر زباله ها جدا کرده و به مراکز بازیافت تحویل دهیم.
- هر شهروندی در صورت امکان برای تردد از دوچرخه استفاده کند تا در ازای هر کیلومتر دوچرخه سواری، زمین از شر ۲۵۰ گرم کربن خلاص شود.
- ترجیحاً غذا را در خانه بخورید تا از ظروف یکبار مصرف پلاستیکی استفاده نشود. با رعایت این توصیه علاوه بر کاهش تولید زباله های پلاستیکی، ۲۶۰ گونه جانوری از خطر مرگ ناشی از خوردن زباله های پلاستیکی یا گیر افتادن در آنها نجات پیدا می کنند.



ایران یکی از ۱۰ کشور نخست دنیا در زمینه مصرف پلاستیک است. براساس آمار موجود، میزان پلاستیک تولیدی در ایران بیش از ۱۷ هزار تن در سال تخمین زده شده که این رقم معادل حدود ۵۰ تن در روز است. هر شهروند تهرانی به طور متوسط روزانه ۳ نایلون پلاستیکی را وارد چرخه محیط زیست می‌کند. بقایای پلاستیک باعث مرگ بیش از یک میلیون پرنده در سال و همچنین مرگ بیش از صد هزار پستاندار می‌شوند. موقع خرید با بردن ساک و کیف‌های پارچه‌ای تا جایی که می‌توانیم به گرفتن کیسه‌های پلاستیکی هنگام خرید، نه بگوییم.





# دختر مجاهد

گفتگو با جانباز انقلاب خانم فاطمه اسماعیلی گوهری  
صدیقه انجم شعاع

چهل سال هم برای خودش عمریست؛ خوبی این چهل سال عمر این است که ما آن را در سایه پر فیض و برکت انقلاب اسلامی تحت زامت امام خمینی (ره) و امام خامنه ای (مدظله العالی) گذراندیم و می گذرانیم به لطف الهی. دهه اولی های انقلابی هیچگاه زحمت های شیرین خود را در به ثمر رساندن این انقلاب از یاد نمی برند. می گویم زحمت های شیرین زیرا با هر کسی که از آن سال ها صحبت می کنی با یک حلاوت و حظ غیرقابل وصف از آن روزها یاد می کنی و خاطراتش را بی هیچ آه و ناله یا خستگی و خمودی بر زبان جاری می کنی. انگار همین دیروز بود که صف در صف در خیابان ها تظاهرات می کردیم، شعار می دادیم و با مشت های گره کرده، با وحدت و یکپارچه، مرگ طاغوت را فریاد می زدیم و خواستار نظام اسلامی و حکومت ولایت فقیه می شدیم. با همه ی رنج هایی که بردیم اما نتیجه ی مبارزه کام همه را شیرین کرد. پیروزی در بیست و دوم بهمن ۵۷. پیروزی اسلام بر کفر، نور بر ظلمت، انقلاب بر طاغوت و پیروزی ملت ایران بر استکبار جهانی. خانم فاطمه اسماعیلی گوهری متولد سال ۱۳۴۵، جوپار کرمان، یادگاری از دوران مبارزه و انقلاب است. او در حادثه مسجد جامع کرمان، یعنی ۲۴ مهر سال ۵۷، جانباز شده است. با او در منزلشان گفتگو کرده ام. خانم اسماعیلی شما سال ۵۷ فقط دوازده سال داشتید، کلاس چند بودید؟

- کلاس دوم راهنمایی بودم.  
اهل کجایید؟

- من در جوپار کرمان به دنیا آمده ام. تا شش سالگی هم جوپار زندگی می کردیم. بعد آمدیم کرمان. چهارراه جوپاری خانه داشتیم. چهار خواهر و برادر بودیم و من بچه ی آخر خانواده هستم. بعد از دبستان، سال اول راهنمایی را در مدرسه پرورش خواندم. سال دوم هم رفتم مدرسه صمدانی که بعد از انقلاب به نام فلسطین شد. چطور وارد مبارزه شدید؟

- ما خانوادگی با الفبای مبارزه آشنا بودیم، شاید سال ۵۵ بود، پسرخاله هایم - مصطفی و محمدحسین جمشیدی که دامادمان هم بود، - تهران دانشجو بودند. هر وقت می آمدند در صحبت هایشان حرف های تازه ای داشتند. در جمع خانواده این حرف ها را من هم می شنیدم. آن ها از امام می گفتند. می گفتند باید در مسایل دینی مرجع تقلید داشته باشیم. ما نماز خوان و دیندار بودیم اما سنتی. ریز مسایل دینی را خوب بلد نبودیم. پسرخاله ام از آقایی می گفت که انگار اسم بردن از ایشان راحت نبود چون خیلی با احتیاط حرف می زدند گاهی وقت ها هم آهسته. همچین که ما می بایست گوش تیز کنیم تا بشنویم.

پسرخاله ام یعنی همان شوهر خواهرم یک مدتی هم زندان ساواک بود، به خاطر همین آوردن اعلامیه ها و نوارهای سخنرانی امام. یک بار هم مأمورها ریخته بودند توی خانه شان. انگار بو برده بودند که این ها اعلامیه ها را توی چاه حیاط خانه پنهان کرده اند. بی مروت ها پسر ۱۵ ساله ی خانواده را از سر آویزان می کنند توی چاه تا اعلامیه ها را بیاورد بیرون. این پسرخاله من - محمدرضا جمشیدی - بعدها در اوایل جنگ که راننده آمبولانس بود، به دست عراقی ها اسیر شد و ۱۰ سال و یک ماه اسارتش طول کشید.

- پدرتان چه شغلی داشتند؟

- جوپار که بودیم شغل بیشتر خانواده ها قالیبافی بود. پدر من هم قالیبافی می کرد. آمدیم کرمان پدر رفت اداره برق و کارگری می کرد. مادرم هم خانه دار بود. اینجا باز یک اتاق را کردند به قول خودشان کارخانه، دار قالی درست کردند و با خواهرهایم قالی می بافتند. خوب، ادامه بدهید.

- کنار منزل ما مسجدی بود که هنوز هم هست، به اسم مسجد شهداء. این مسجد به همت حاج محمد باقدرت بنا شده بود، می گفتند اکثر کارهای بنای مسجد را خود ایشان انجام می دهد. مسجد پاتوقی بود برای من و دیگر نوجوان ها و جوانان محله. خود آقای باقدرت جوپاری قرآن به بچه های مسجد یاد می داد. من خودم قرآن بلد بودم بخوانم. همان جوپار رفته بودم مکتب. سی جزء قرآن را می خواندم. دانشجویانی هم بودند که به این مسجد رفت و آمد می کردند؛ اسم یکی شان تکلوزاده بود یکی شان هم امیرتیموری. امام جماعت مسجد هم به گمانم خدابیامرز شیخ جواد شیخ شعاعی بودند که خودشان یک انقلابی بودند. خانواده ی امین زاده هم خیلی تو کار بودند. از این طریق ها اعلامیه های امام می رسید مسجد و به دست ما. ما هم می گرفتیم و می رفتیم خانه می خواندیم.

من کتابخوان هم بودم. کتاب جمیله بوپاشا دختر الجزایری را که می خواندم، مبارزه او با فرانسوی هایی که کشورش را اشغال کرده بودند، حس مبارزه را در وجودم قوی می کرد. با این حال و هواها رسیدیم به سال ۵۷. آن وقت ها خیلی کم خانواده ها تلویزیون داشتند، اخبار رادیو هم خیلی راست نبود. مردم بیشتر رادیوهای خارجی را می گرفتند تا اخبار کشور را از آن ها بشنوند. کم کم شعارنویسی روی دیوارها هم شروع شده بود. با پیسوله - ما می گفتیم پیف پاف رنگی - با همه جور خطی روی دیوارها می نوشتند. صبح که می آمدیم تو کوچه شعارهای جدید را روی دیوار می دیدیم. بعضی وقت ها همان بچه های دانشجو برایمان روزنامه می آوردند و ما صفحه های مربوط به تظاهرات مردم شهرهای دیگر را می خواندیم و از اوضاع و کارهای رژیم با خبر می شدیم. برای راهپیمایی و تظاهرات، خانم ها و مردهای محله، چهارتا چهار تا، پنج تا پنج تا، راه می افتادیم و می رفتیم سمت مسجد جامع یا مسجد ملک. مسجد امام فعلی. آن هم پیاده. از آنجا که مردم جمع می شدند، سیل مردم



یک روز راهپیمایی می کردند سمت مسجد صاحب الزمان (عج)، یک روز می رفتند طرف دانشسرای فنی توی بلوار و دانشجویها با مردم همراه می شدند. همه اش هم پیاده. دوباره برمی گشتیم خانه. شب هایی که از مسجد جامع برمی گشتیم، می رفتیم از توی بازار، با مادر و خواهرهایم. اعلامیه هایی را که از مسجد گرفته بودیم، از زیر در مغازه ها می کردیم داخل مغازه. اسپری هم توی کیف هایمان قایم داشتیم، درمی آوردیم و روی دیوارهای بازار شعار می نوشتیم. اتفاقاً یک بار با دو تا پاسبان که توی بازار گشت می زدند، برخورد کردیم. باتوم به دست افتادند دنبالمان. خواست خدا بود، یک کوچه ای توی مسیر بود، خودمان را انداختیم تو کوچه و توی تاریکی تا می توانستیم دویدیم. من فرزندم، چند متری می دویدم بعد می ایستادم تا مادر و خواهرهایم برسند، باز دوباره تا مأمورها از تعقیبمان دست کشیدند. اصلاً برایمان مهم نبود چه می شود، واقعاً دل و جرأت داشتیم. جان داشتیم. شب هایی هم که می گفتند دستور امام است که بروید پشت بام ها شعار بدهید، می رفتیم پشت بام مسجد. یک راه پله ی تنگ و تاریکی داشت مسجد که می رفت پشت بام. یکی یکی پشت سرهم ردیف می شدیم و می رفتیم بالا. آنجا که می رسیدیم بلند داد می زدیم... مرگ بر شاه، درود بر خمینی. جریان همان صحبت نخست وزیر شاه که می گفت این ها نواره. ما جوابش می دادیم از هاری بیچاره نوار که پانداره... گرما، سرما، باران، باد... فرقی به حالمان نمی کرد. دستوری می رسید انجامش می دادیم.

توی مدرسه تان هم خبری از فعالیت های انقلابی بود؟  
- سال اول راهنمایی خیلی نه، ولی توی تابستان، ما کلی با مبارزه آشنا شده بودیم. مهرماه که رفتیم مدرسه، هر کسی هر چیزی شنیده بود و کارهای که کرده بود را آورد توی مدرسه. دیوار به دیوار مدرسه ما، دبیرستان پسرانه ای بود. این ها گاهی می آمدند توی حیاط و شعار می دادند، صدایشان به ما می رسید. اعلامیه می ریختند تو مدرسه ما. کاغذ می انداختند؛ از ظلم و ستم شاه نوشته بودند، از بی حجابی زنان و دختران، قصدشان آگاه کردن ما بود. مدیر ما هم سر و صدایش در می آمد. می گفت این ها خرابکارند. بروید تو کلاس. به بچه ها زور می کرد که این کاغذها را جمع کنند بدهند به او. ما جمع می کردیم و چند تایی قایم می کردیم و با خودمان می بردیم خانه. در خانه شما که همه انقلابی بودید؟

- بله، فقط بابام همیشه نگران ما بود. به مادرم می گفت با این دخترها می روید راهپیمایی اگر اتفاقی برای این بچه ها بیفتد، چه کار باید بکنیم. مادر هم می گفت: توکل بر خدا. ما هم مثل بقیه مردم. خونمان که رنگین تر نیست. حالا تازه خانه ی ما محل رفت و آمد افرادی بود که دستی در مبارزه داشتند؛ مثل حاج آقا پورجوپاری، ربانی، شهید شیخ بیک و خانواده اعتباری که بعدها دو پسرشان در جنگ شهید شدند.

ادامه دارد.....



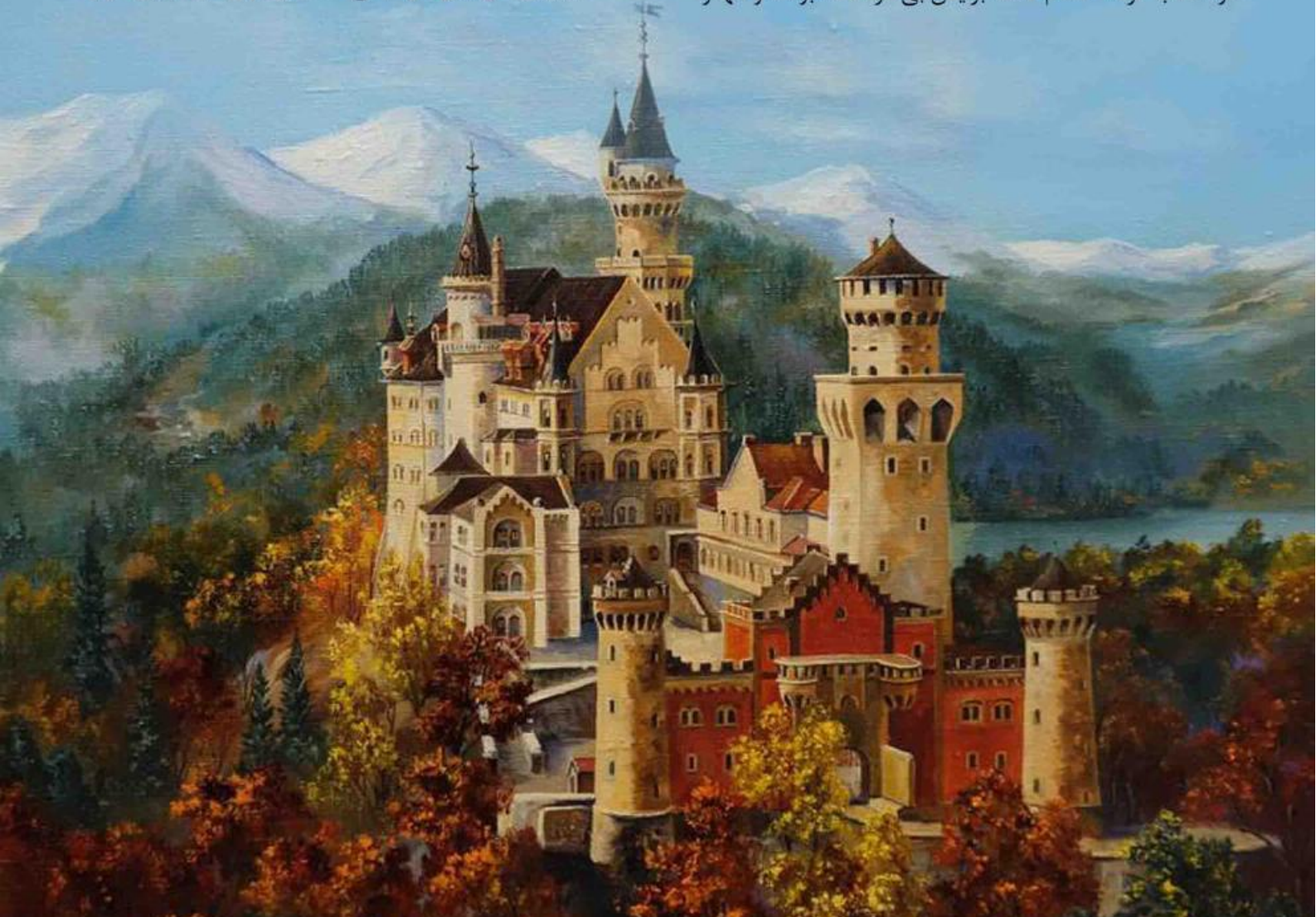
# شاه جیمز اسکاتلند و بانو جین بوفارت

نوشته گریس گرین وود (۱۸۲۳-۱۹۰۴) | ترجمه ماندانا قادیانی

پس می فرستاد، به ندرت سخن می گفت و به جای آن طوری اسم پسرش را بارها و بارها تکرار می نمود گویی قلبش را شکنده است. او سه روز و سه شب آنقدر غصه خورد تا اینکه از دنیا رفت. اما شاهزاده، شاه جیمز کنونی، آنقدرها هم به او بد نمی گذشت. هرچند یک زندانی بود اما در سیاه چال تاریک محبوس نشده بود بلکه عمارت هایی قشنگ و راحت در برجی پوشیده از باغی زیبا داشت که در آنجا درختان تکان می خوردند، پرندگان آواز سر می دادند، چشمه ها می درخشیدند، گل ها بوی خوش خود را به پنجره او می آوردند. خورشید می درخشید و ستارگان به او می نگرستند. پس مادامیکه یک زندانی می تواند خورشید و ستارگان را ببیند نمی تواند احساس کند که خداوند او را فراموش کرده است یا فرشتگان دست از مراقبت از او کشیده اند. تنها گذاشته نمی شد یا از کارها و تفریحات محروم نمی گردید. شاه هنری دستور داد که او باید حق آموزش در خور شاهزادگان را داشته باشد. بنابراین، شاهزاده استادانی داشت که به او تاریخ، دستور زبان، فن بیان، موسیقی، شمشیر بازی، نیزه بازی سواره،

داستان کوتاه زیر از داستانها و افسانه های سیاحتی و تاریخی کودکان تجدید چاپ شده است. گریس گرین وود، نیویورک، ۱۸۸۵.

حدود چهارصد و پنجاه سال پیش زمانیکه هنری چهارم پادشاه انگلستان بود، رابرت سوم پادشاه اسکاتلند پسر نه ساله خود جمیز، وارث تاج و تخت، را برای تحصیل در فرانسه سوار کشتی نمود تا به آنجا برود، اما کشتی مورد حمله دزدان دریایی انگلیس قرار گرفت و شاهزاده کوچولو اسیر شاه هنری شد که خائنانه او را در قلعه ویندسور زندانی کرد. شاه رابرت پدری بسیار دوست داشتنی بود و هنگامیکه خبر اسیر شدن شاهزاده به او رسید همانطور که موقع شام در قصر خود، روث سای، نشسته بود از شدت غصه چنان بیهوش گشت که انگار رو به مرگ بود. ملازمانش او را به اتاق خود برده در بسترش خوابانیدند که هرگز از آن خارج نشد و وقتی از حالت بیهوشی بیرون آمد صورتش را در بالش مخفی نمود، گریست و گریست طوری که آرامش را از خود سلب کرد - تمام غذاها برایش بی مزه شده بودند و آنها را





آواز خواندن و رقص را یاد می دادند. او جذاب، با وقار و باهوش بود اما اغلب بیشتر بخاطر استعداد شاعرانه اش مورد تجلیل قرار می گرفت. همانطور که به سن بلوغ رسید، یکی از شاعران نجیب و اشرافی روز خود شد و حتی حالا هم خواندن اشعار هرچند عجیب، جالب توجه و قدیمی او بسیار شیرین، اصیل و خوشایند است. در یک صبح تازه ماه مه وقتی جیمز نزدیک هجده سال زندانی قلعه ویندسور بود همانگونه که از پنجره خود به پایین می نگرست بانوی جوان زیبایی را در حال قدم زدن در باغ دید. سر تا پا سفید پوشیده بود و یک تور مروارید و یاقوت کبود گیسوان طلایی اش را نگاه داشته و یک زنجیر نفیس طلا دور گردن ظریفش آویخته شده بود. در کنار خود با یک سگ تازی کوچولو و قشنگ ایتالیایی که زنجیری از زنگ های نقره ای جلینگ جلینگ کن به دور گردنش داشت، بازی می کرد. همانطور که از میان گلها راه می رفت، بنفشه ای به چشمانش نگرست و تصور کرد رنگ آبی دوست داشتنی آنها انعکاس خود اوست. گل رز به خود گفت: "چه شکوفه باشکوهی من باید داشته باشم حتی اگر سایه من باعث سرخ شدن گونه های او گردد." گل سوسن نیز افکار مشابهی راجع به گردن او داشت در حالیکه درخت پروانه آن را طلایی پنداشت و تصور کرد پرتوهای آفتاب از گیسوان او درست شده اند. این بانوی دوست داشتنی بانو جین بوفارت دختر ارل سامرست بود. البته شاه جیمز که دیگر کاری از دستش بر نمی آمد بلادرنگ عاشق وی شد و در یک زمان بسیار کوتاهی به وسیله قافیه های دلنشینی که بال بال زنان در مسیر او به پایین می انداخت اینچنین آن را گفت. بانو جین که شیفته و مسحور اشعار وی شد از آن شعر حظ کرد (خوشش آمد) و به راحتی عاشق آن شاعر شد. بی پرده یادداشت کوچکی برای او نوشت و آن را به زیر بال کبوتر سفیدی بست تا آن را مستقیم به پنجره آن اسیر ببرد و شاه جیمز هم اینچنین کرد. اما او به آنچه پیش آمده بود مظنون گشت و گمان نمی کنم رفته باشد. زیرا بعد از آن، این یک استراحت کوتاهی برای آن پرنده بیچاره شد میان آن دو عاشقی که روزی ده بار او را با ارسال پیام های عاشقانه خود در زیر بالش به پرواز در می آوردند. سرانجام شاه هنری از این رابطه عاشقانه خبر دار شد و به جای آنکه خشمگین شود بسیار خشنود گردید زیرا می خواست شاه جیمز همسری انگلیسی تبار داشته باشد و بدین ترتیب او را از اسارت آزاد کرده به ازدواج بانو جین در آورد و همچنین وی را به تاج و تخت خود بر گرداند. آن شاه شاعر و ملکه نجیبش مورد لطف و مهربانی اسکاتلند قرار گرفتند و برای مدتی به خوشی و خرمی و با آرامش زیستند و همیشه از صمیم قلب بسیار همدیگر را دوست داشتند. اما شاه جیمز در کمال تعجب و شگفتی دریافت که کشور دچار بی نظمی گردیده و ظلم های بسیار زیادی به مردم عادی شده است. وی دلیرانه دست به اصلاحات امور زده و سعی کرد برای آرامش و محافظت از فقرا جلوی ثروتمندان قدرتمند را گرفته و شکست شان دهد. دشوارترین کار او کم کردن قدرت اشراف بزرگ بود که در واقع در املاک خود پادشاهی می کردند و علیه یکدیگر حتی پادشاه با کوچکترین تحریک یا بدون هیچ

می جنگیدند. آنها در برابر این اقدام کینه توزانه شورش کردند زیرا این اقدام سلطنتی درباره اشراف واقعاً به نفع کل کشور نبود. برای همین آنان حمله دیگری به وضع برخی از مالیات ها جهت حمایت از تاج و تخت و ادامه حکومت نمودند. مردم فقیر که نمی توانستند چنین مالیات هایی را بپردازند خیلی زود به این باور رسیدند که این طمع شاه جیمز است نه ضروریات دولت که به آنها تحمیل شده است. بنابراین، هرچند خیلی عاقل و خوب بود و آسایش و رفاه مردمش را در قلب خود داشت، اشراف و مردم عادی او را ظالم و ستمگر دانستند و باعث شد برای مرگ او توطئه ای چیده شود. رهبر این توطئه، سر رابرت گراهام، یک مرد جسور جاه طلب بود که تا حد زیادی به خاطر اینکه به دستور پادشاه زندانی گردید خشمگین شده بود. وی همچنین جذب توطئه ارل قدیمی آتول شد به امید اینکه پسرش رابرت استوارت باید به جای جیمز پادشاه شود. بسیاری دیگر در زمینه های مختلف، با آوردن پیروان خود که وانمود کردند هدف شان ربودن بانو از دربار است به این توطئه پیوستند. گراهام جهت تکمیل نقشه خود به ارتفاعات دور رفت و از آنجا رسماً وفاداری خود به پادشاه، به مبارزه طلبیدن و تهدید او به مرگ با دستان خود را به یاد آورد. شاه جیمز در پاسخ به آن بر سر گراهام قیمت تعیین کرد و اعلام کرد به هر کس که او را بگیرد و به عدالت تحویل دهد پاداشی داده می شود، اما گراهام موفق شد خود را با خیال راحت در کوه ها پنهان سازد. آن پادشاه بیچاره محکوم بعد از آن برای کریسمس جشنی در پرث برگزار کرد، همانطور که در حال عبور از معبر سر راه خود برای حضور در این جشن بود، یک زن کوهستانی که مدعی بود پیشگو و پیغمبر هست جلوی او را گرفت. با صدای بلندی او را صدا زد: "عالیجناب، پادشاه اگر از این آب عبور کنید زنده بر نخواهید گشت." پادشاه در برخی از کتب نبوت خوانده بود که شاه در طول آن سال در اسکاتلند کشته خواهد شد و خیلی ها تحت تأثیر سخن این پیرزن قرار گرفتند. بنابراین، با توجه به این هشدار که این پیرزن داد بدون شک برای خود وی و اسکاتلند بهتر خواهد بود تا نسبت به ادعای پیشگویی نمودن نفوذ و قدرت بهتری داشته باشد اما رو به سوی شوالیه دربار که به او لقب "پادشاه عاشق" را داده بود، کرد و به حالت شوخی گفت: "سر الکساندر، پیشگویی هست که می گوید پادشاه امسال در اسکاتلند کشته خواهد شد و حال این مقصودش من یا شما می باشد زیرا ما تنها پادشاهان اسکاتلند هستیم." چند چیز دیگر هم اتفاق افتاد که اگر به آن توجه شود ممکن است جان پادشاه را نجات دهد اما تمامشان بدون توجه به آن عبور کردند. هنگامیکه پادشاه وارد پرث شد، هیچ قلعه یا قصر مناسب و راحتی وجود نداشت، بنابراین صومعه بلک فریاز را برای محل اقامت خویش برگزید که متأسفانه آن را برای توزیع نگهبانان خود در میان شهروندان و در نتیجه اجرای نسبتاً راحت نقشه توطئه گران لازم دانست. در شب بیستم فوریه سال ۱۴۳۷ میلادی، پس از آنکه برخی از توطئه گران برای آن منظور انتخاب شدند قفل درهای عمارت پادشاه را خرد کردند و موانعی را که به دروازه ها محکم چسبیده شده بود



برداشتند و الوارهایی را تهیه کردند که با آن از خندق اطراف صومعه گذشتند. سر رابرت گراهام هم از مخفیگاه خود در کوهستان بیرون آمد و با حدود سیصد نفر وارد باغ صومه شد. پادشاه آن شب را با زنان و مردان دربار گذراند که آواز می خواندند، می رقصیدند، شطرنج بازی می کردند و با صدای بلند رمان می خواندند. تمام دربار عقب رفتند و جیمز جلوی آتش با لباس خواب و دمپایی ایستاد مشغول صحبت با ملکه و بانوان خود شد. وقتی همان پیشگوی کوهستانی که به او در معبر هشدار داده بود، التماس نمود با وی صحبت کند اما نپذیرفت چون خیلی دیر شده بود. ناگهان صدایی بدون حمله به مردان زره پوش شنیده شد و تابش خیره کننده مشعل ها در باغ نمایان گشت. پادشاه فوراً به سر رابرت گراهام و تهدید وی اندیشید و بانوانی را که برای محکم نگاه داشتن در داخل اتاق بودند فرا خواند تا به او زمان فرار را بدهند. پس از تلاش بیهوده خود برای شکستن میله های پنجره، ناگهان به یاد آورد که سردابه پیوسته ای زیر عمارت هست که همچون مجرای فاضلاب مورد استفاده قرار می گرفت و پس از آن انبرک را گرفت، از تخته کف زمین بالا رفت و خود را پایین آورد. این سردابه قبلاً به حیاط صومعه منتهی می شد اما متأسفانه تنها چند روز وقت داشت پیش از آنکه دستور به بازگشایی این دیوار دهد زیرا هنگام توپ بازی، توپ چندین بار داخل آن افتاد. در این زمان، توطئه گران اتاق به جستجوی او بودند و سرانجام به پایین جایی رسیدند که او در آنجا مخفی شده بود. ملکه و بانوانش تا آنجا که می توانستند در را محکم و بسته نگاه داشتند اما به یاد دارید که توطئه گران بزدل قفل ها را شکاندند و تخته ها را برداشتند و این یکی از اعمال بسیار قهرمانانه و فداکارانه تاریخ اسکاتلند را برای مان تداعی می کند. کاترین داگلاس یکی از نجیب ترین (هم مقام و هم خصلت) و دوست داشتنی ترین بانوان ملکه وقتی دریافت که آن تخته برداشته شد با شهامت و شجاعت والایی که از تقریباً معروف ترین طایفه اسکاتلندی خود داشت بازوی زیبای عریان خود را به میان بست های آهنی محل تخته ها فرو برد و در نتیجه در بسته شد تا اینکه بازویش در اثر فشار خیانتکاران

بی رحم آن طرف خرد و شکسته شد. هنگامیکه این دفاع قهرمانانه مغلوب گشت، آنان به یکباره با شمشیرها و خنجرهای کشیده خود وارد شده و بانوان دلیری را که به نحو احسن مانع شان شده بودند مورد ضرب و شتم قرار دادند. یکی از آنها اقدام به قتل ملکه نمود اما پسر گراهام فریاد زنان مانع این عمل شد: "از جان ملکه چه می خواهید؟ او فقط یک زن است! بیایید به دنبال پادشاه بگردیم!" پس از یک جستجوی دقیق اما ناموفق رفتند به دیگر بخش های عمارت نگاهی بیندازند. پادشاه که صدای رفتن آنها را شنید و بسیار احساس سرما و ناراحتی می کرد از بانوان خواست به او کمک کنند از سردابه بیرون بیاید. اما برخی از توطئه گران این سردابه را به یاد آوردند و درست در همین لحظه برای جستجوی آن بازگشتند. آنها تخته ها را از بین بردند و پادشاه بیچاره محکوم در لباس شب خود و کاملاً غیر مسلح آنجا ایستاده بود که یکی از آنها گفت: "ای آقایان، من عروسی را که تمام شب به دنبالش بودید یافتیم!" آن دو برادر به نام هال با خنجرهای کشیده خود داخل سردابه (زیر زمین) پریدند اما پادشاه مردی بسیار قدرتمند و جدی بود و به یکباره تمام آنها را به زمین زد و سعی کرد خنجرشان را بگیرد تا اینکه خود گراهام پایین پرید. بعد جیمز متوجه شد که این دفاع بی فایده ست و از گراهام خواست به او رحم کرده و زمان اندکی برای اعتراف به گناهانش دهد. اما گراهام پاسخ داد: "تو هرگز به هیچ کس رحم ننمودی پس بدینسان هیچ رحمی به تو نخواهد شد و اعتراف تو تنها این شمشیر پاک خواهد بود." و آنگاه به پادشاه حمله کرد. سپس به احتمال مغلوب ندامت یا ترس از عواقب ناشی از عمل خود به خاطر دادن شانس مرگ و زندگی به پادشاه شد اما دیگران خشمگینانه فریاد بر آوردند که اگر پادشاه را به قتل ترساند خود باید کشته شود. در این هنگام او و آن دو هال آن پادشاه بیچاره را با خنجرهای خود کشتند. پس از مرگ او، تنها شانزده زخم بر سینه اش پیدا شد. و این پایان جیمز اول بزرگ و نیکوی اسکاتلند بود که هر چند پادشاه بود اما بخاطر حقوق مردم در این راه شهید شد.



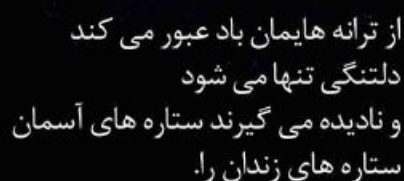
# زندگی چندان هم بد نیست!

اد ناتینگهام

چند بار این سؤال را شنیده‌اید که «چرا نمی‌توانم خوشحال باشم؟» چندبار این سوال را از خودتان پرسیده‌اید که چرا نمی‌توانیم خوشحال باشیم؟ به‌نظر من جستجوی خوشحالی و رضایت خاطر با برخی موانع جدی همراه است. اولاً در طول سال‌ها کار با مراجعانم متقاعد شده‌ام انسان‌ها لزوماً برای خوشحالی برنامه‌ریزی نشده‌اند. ثانیاً در دنیای زندگی می‌کنیم که به راحتی عادات بد را به ما تزریق می‌کنند و این عادات بد نمی‌گذارند خوشحال باشیم و رضایت خاطر پیدا کنیم. در این دنیا «اگر فقط» های زیادی یاد می‌گیریم - برای مثال، اگر فقط یک کار خوب، یک خانه بزرگ، یک ماشین خوب یا یک کسی که عاشقم باشد داشته‌ام، غمی نداشتم (و حتماً خوشبخت می‌شدم). در این دنیا یاد می‌گیریم خود را با دوستان و همسایگان مان و حتی با غریبه‌ها مقایسه کنیم و فرض را بر این بگذاریم که آنها «بالتر»، «شادتر» و بهتر از ما هستند. این دنیا به ما القاء می‌کند که اگر به داشته‌های دیگران برسیم، خوشبخت خواهیم شد. به این ترتیب خوشبختی به رویدادها، پیشرفت‌ها، دستاوردها و اموال گره می‌خورد.







از ترانه هایمان باد عبور می کند  
دلتنگی تنها می شود  
و نادیده می گیرند ستاره های آسمان  
ستاره های زندان را.

عبور باد تا حجم اتاقی کوچک  
سرانجام طوفانی ست  
ترانه خوان؛  
اکنون  
هراسناکی ستاره های دور از دست  
دست از دست بریده است و  
انسان  
اندرون سکوت سرشار بر سیاهی ها  
می ترسد از سایه های رنگین خون پرست و  
فریاد می زند کلمه ای سرخ بر شیپورش.  
نام انسان خط می خورد  
و پای تاریخ  
آلوده به خون انسان می شود!

عبور باد تا حجم اتاقی کوچک  
سرانجام طوفانی ست  
ترانه خوان و  
آغاز گر انسانی ست در هویت زمان!

نواب جمشیدی



هر روز

۶ کودک

مبتلا به سرطان

تحت حمایت محک  
قرار می گیرند.

این یک حقیقت تلخ است؛ اما سال‌هاست با مشارکت شما حمایت از همه کودکان مبتلا به سرطان ایران با امید رسیدن به شیرینی سلامتی محقق شده است.

روش‌های حمایت از کودکان محک:

شماره کارت: ۶۰۳۷-۹۹۱۱-۹۹۵۰-۰۵۹۰

۰۲۱-۲۳۵۴۰ ☎ \*۷۸۰ \*۲۳۵۴۰ # 📞

از اینکه به پیام ما توجه می کنید، سپاسگزاریم.

تلفن بازدید از محک: ۰۲۱-۲۳۵۰۱۲۱۰



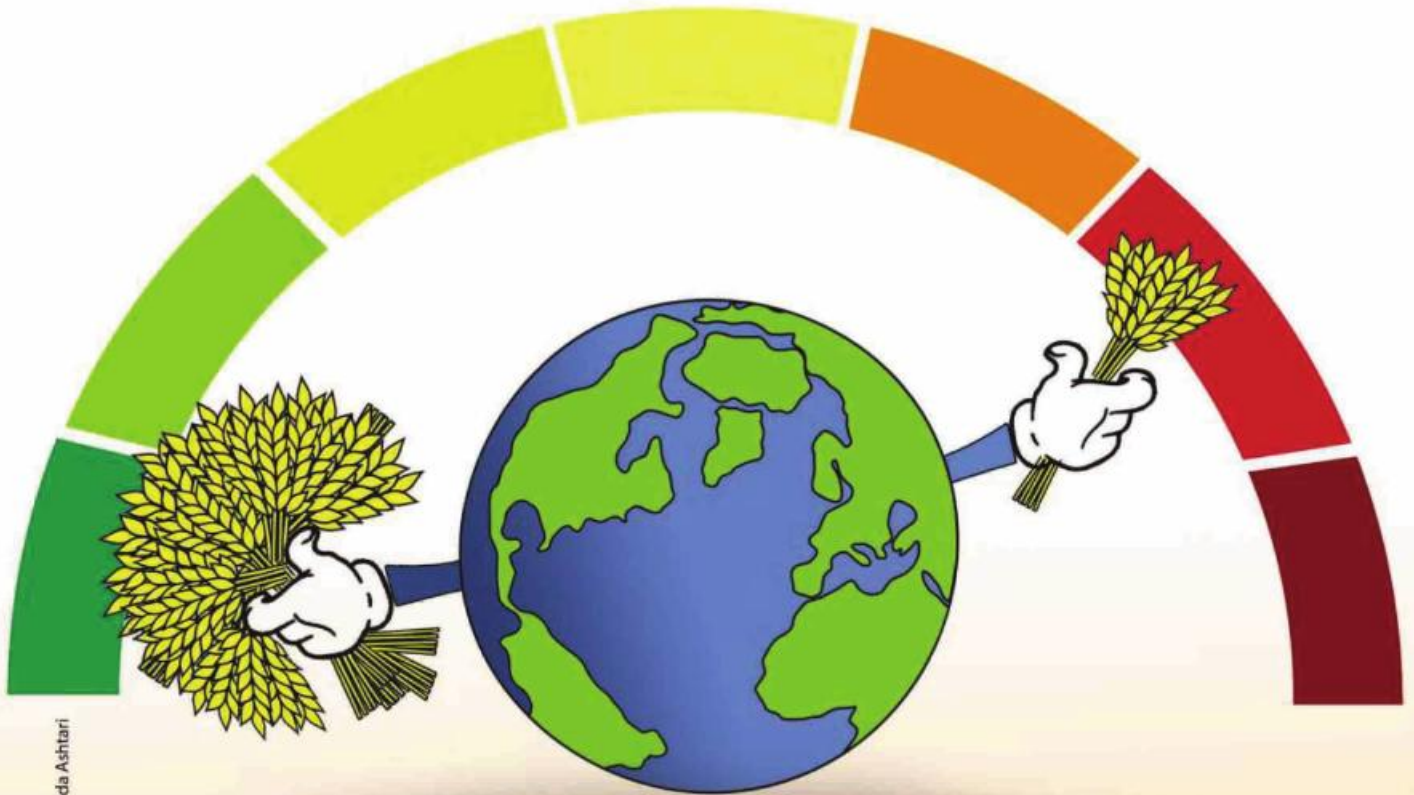
محک

مؤسسه خیریه حمایت از  
کودکان مبتلا به سرطان

mahak-charity.org



برنامه  
جهانی غذا



WFP/Yalda Ashtari

## در دنیا غذای کافی برای همه وجود دارد

اما مشکل اینجاست که بسیاری از مردم دنیا درآمد کافی برای تهیه غذا نداشته و یا به غذای مغذی و سالم دسترسی ندارند.  
برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد بزرگترین آژانس بشردوستانه دنیا در مبارزه با گرسنگی در تلاش است تا با ارائه کمک های غذایی و همکاری با جوامع در هنگام بحران به بازسازی وضعیت معیشت آسیب دیدگان بپردازد.

## با ما همراه شوید

بانک تجارت، بنام برنامه جهانی غذا

شماره کارت جهت واریز کمک های نقدی ۵۸۵۹ ۸۳۷۰ ۰۰۴۹ ۶۷۸۲

۲۲ ۸۶ ۳۴ ۹۹

wfpiran